

بررسی تطبیقی ملی‌گرایی و جنبش زنان در ایران و مصر (۱۳۴۲-۱۲۸۵ ه‍.ش^۱)

مصطفی چمنی مقدم*

محمدنبی سلیم**

میرزا محمد حسنی***

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

در پی تحولات اجتماعی رخ داده در آستانه قرن بیستم میلادی، جنبش‌های زنان در بسیاری از کشورهای جهان شکل گرفتند. با رشد روزافزون تمایلات ملی‌گرایانه در کشورهای در حال توسعه، در ایران، هم‌زمان با جنبش

۱. این مقاله، بخشی از رساله دکترا با عنوان «مقایسه تطبیقی جنبش‌های زنان مسلمان در ایران و مصر (۱۳۵۷-۱۲۸۵ ه‍.ش)» در دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود است.

* دانشجوی دکترای تاریخ اسلام، گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود، شاهرود، ایران، (chamani1367@gmail.com)

** (نویسنده مسئول) استادیار، گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود، شاهرود، ایران، (Mohsen1967@gmail.com)

*** استادیار، گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود، شاهرود، ایران (mohamadhassani68@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۸ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۷/۵
پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۹، صص ۴۷-۷

مشروطیت، و در مصر، هم‌زمان با تلاش‌های استقلال‌خواهانه، زنان به تکاپو افتادند تا بخشی از حقوق اجتماعی خود را به‌دست آورند. در سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۴۲ ه‍.ش، رواج اندیشه‌های نوگرایانه و ناسیونالیستی، سهم عمده‌ای در جنبش‌های این جوامع داشت.

این پژوهش که مطالعه‌ای تطبیقی بین ملی‌گرایی و جنبش زنان در ایران و مصر است، برای گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای و مطالعاتی و به‌منظور تحلیل داده‌ها از روش تحقیقی-توصیفی و مطالعات تطبیقی^۱ استفاده کرده است. در این راستا در پی پاسخ این پرسش‌ها بوده‌ایم که «فعالیت‌های ملی‌گرایانه در این دو کشور، به چه میزان بر پیدایش و روند جنبش زنان تأثیر گذاشته است؟»، و «شباهت‌ها و تفاوت‌های جنبش‌های زنان در این دو کشور در بازه زمانی مشخص شده چیست؟»

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، در هیچ‌یک از این کشورها جنبش زنان در قالب یک پدیده اجتماعی مستقل و دارای ایدئولوژی تعریف شده توسط زنان عمل نکرده، بلکه به‌طور کامل، وابسته به پویای سیاسی و اجتماعی غالب جامعه و در حاشیه جریان‌های سیاسی موجود و تحت تأثیر ایدئولوژی‌های شرقی و غربی بوده است. با بررسی دگرگونی شرایط و پیشرفت‌های زنان در مصر و ایران نیز درمی‌یابیم که مصر، تقریباً در تمام دستاوردهای زنان، نسبت به ایران، موفق‌تر و پیشروتر بوده است.

واژگان کلیدی: مطالعات تطبیقی، ملی‌گرایی، جنبش‌های زنان، مصر، ایران

مقدمه

جنبش‌های اجتماعی زمانی به وجود می‌آیند که گروهی از افراد به گونه‌ای سازمان‌یافته درصدد تغییر یا حفظ برخی از عناصر جامعه برآیند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت، هرجا جنبش موفقی رخ داده، در پی آن، تغییری به وجود آمده است. تفاوت جنبش‌های اجتماعی با شکل‌های ساده رفتار جمعی، این است که این جنبش‌ها، بسیار سازمان‌یافته‌اند و این سازمان‌یافتگی، ما را به سوی بیان ویژگی اساسی دیگر آن‌ها، یعنی فراگیر بودنشان، رهنمون می‌سازد، زیرا می‌تواند در هر جامعه‌ای و در هر زمینه و شاخه‌ای از زندگی اجتماعی اتفاق بیفتد؛ همچون جنبش صنعتی، جنبش کارگری، جنبش هنری، جنبش دانشجویی، و نیز جنبش زنان. بسیاری از کشورهای پیشرفته غربی، موج‌هایی از اعتراض‌ها و جنبش‌های اجتماعی را تجربه کرده‌اند که جنبش‌های یادشده، از مهم‌ترین آن‌ها هستند.

نخستین حرکت اجتماعی برای رفع تبعیض علیه زنان در اروپا از پایان سده ۱۷ میلادی آغاز شد که به مرور در دهه‌های پایانی سده ۱۸ میلادی، جلوه‌ای سازمان‌یافته و ایدئولوژیک پیدا کرد. بحث برابری زن و مرد، در دوران انقلاب فرانسه در اروپا مطرح شد. در سده ۱۹ میلادی، بحث اصلاحات اجتماعی در جامعه صنعتی اروپا آغاز شد و در نتیجه آن، حقوق مساوی کار و تحصیل برای زنان در نظر گرفته شد. جنبش زنان در خاورمیانه نیز همچون کنش‌های جمعی دیگر، از دل وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جامعه جهانی سر برآورد؛ هرچند دلایل پرشماری را برای این ظهور می‌توان برشمرد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: گفتمان تجدد و زمینه‌سازی فکری توسط آن، استعمار، تأثیر فرهنگ غربیه، نظام اقتصادی سرمایه‌داری و تأثیر آن بر موقعیت زنان و دولت مدرن لیبرال

و مسئله حقوق زنان. برای درک بهتر مسئله زنان در خاورمیانه، دو کشور پیشگام در این منطقه انتخاب شده‌اند که دارای تفاوت‌ها و شباهت‌های زیادی هستند. دنیز کاندیوتی^۱، از پژوهشگران امور زنان می‌نویسد: «موقعیت زنان در ایران و مصر چند وجه مشترک دارد؛ نخست، اسلام که دین اکثریت است. دوم، مسئله استعمار و رشد ملی‌گرایی، و سوم سیاست دولت‌ها است که در این بخش از جهان با حرکت زنان ارتباط دارد. حرکت زنان، همواره با تجدد، سکولاریسم، اصلاحات، و رشد طبقه تحصیل‌کرده و روشنفکر بومی همراه بوده است. درواقع، مطالعه مصر به‌عنوان یک کشور عربی در خاورمیانه، با جمعیت غالب عرب‌زبان، می‌تواند نمایی کلی از این محدوده را ارائه کند. همان‌گونه که لایلا/حمد، استاد مطالعات زنان خاورمیانه دانشگاه هاروارد اشاره کرده است: «مصر، آینه کشورهای عربی است». ایران نیز یکی از کشورهای پیشگام در این زمینه بوده است که زنان در آن توانسته‌اند موفقیت‌های نسبی‌ای را به‌دست آورند.

در ایران، نخستین حضور زنان در حرکت‌های اجتماعی — که به‌نوعی می‌توان از آن به بیداری اجتماعی نام برد — در فرایند شورش بایه در دوران ناصرالدین‌شاه قاجار رخ داد. این حرکت، که سرچشمه و محرک آن، زنی به‌نام قره‌العین بود، به‌ظاهر برپایه اهداف برابری‌خواهانه زنان به‌وقوع پیوست، اما پس‌از آن، تا سال‌ها بعد و تا قیام تنباکو — که زمینه‌ساز حرکت و جنبش زنان در عصر مشروطه شد — مسکوت ماند.

مصر نیز با تأثیرپذیری از جریان‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی غرب، شاهد شکل‌گیری برخی حرکت‌های اجتماعی بود. یکی از مهم‌ترین عناصر برای تحلیل جنبش‌های اجتماعی و به‌ویژه جنبش زنان، موضوع استعمار و پیشینه آن در این کشورها است. جنبش زنان مصر، در کنار جنبش‌های ضداستعماری و ملی‌گرا قرار گرفت و از این منظر، آنان حتی با اسلام‌گرایان نیز در یک جبهه قرار داشتند. فعالان جنبش زنان به‌این سبب که دارای ایده‌هایی برگرفته از دنیای غرب بودند، همواره تلاش می‌کردند اصالت خود را به‌عنوان یک حرکت مستقل و برآمده از متن

1. Deniz Kandiyoti

جامعه مصر به اثبات برسانند. این موضوع در مصر از اهمیت بیشتری برخوردار بود. جنبش زنان مصر، به رهبری هدی شعراوی، در کنار حرکت‌های ملی‌گرایانه برای رهایی از استعمار انگلستان دست به مبارزه زد، اما پس‌از آن، در دوران پسااستعمار و در هنگام تدوین قانون اساسی، حقوق سیاسی و اجتماعی زنان نادیده گرفته شد. با توجه به اینکه جنبش زنان در ایران و مصر از تغییر و تحولات و جریان‌های سیاسی، از جمله ملی‌گرایی، تأثیر پذیرفته‌اند، در این مقاله تلاش کرده‌ایم با بررسی مقایسه‌ای این جنبش در دو کشور یادشده و مطالعه تأثیر جریان ملی‌گرایی بر آن‌ها، به این پرسش اساسی پاسخ دهیم که «فعالیت‌های ملی‌گرایانه در این دو کشور، به چه میزان بر پیدایش و روند جنبش زنان تأثیر گذاشته است و شباهت‌ها و تفاوت‌های جنبش‌های زنان در این دو کشور در بازه زمانی مشخص شده چیست؟» در این پژوهش، برای گردآوری داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و مطالعاتی و به منظور تحلیل آن‌ها، از روش تحقیقی-توصیفی و مطالعات تطبیقی استفاده کرده‌ایم. با توجه به منطقه جغرافیایی مورد مطالعه و ویژگی‌های مشترک دینی، گسترش ملی‌گرایی، توسعه فرهنگی-اجتماعی و سیاسی تاحدی مشابه، نفوذ بیگانگان در هر دو کشور، و تأثیرگذاری نسبی این دو کشور در منطقه، نتایج این پژوهش می‌تواند نمای کلی‌ای از میزان مشارکت سیاسی و وضعیت جنبش زنان این منطقه را به علاقه‌مندان نشان دهد.

۱. پیشینه پژوهش

درباره بحث و موضوع این پژوهش، کتاب یا مقاله مستقل و همه‌جانبه‌نگری وجود ندارد، اما می‌توان از میان برخی از نوشته‌های موجود، اطلاعات پراکنده‌ای در مورد اصل موضوع و محورهای جانبی آن به دست آورد؛ به عنوان نمونه، آفاری (۱۳۷۷) در کتاب «انجمن‌های سری زنان در نهضت مشروطیت»، به شرح تغییراتی پرداخته است که زنان در موقعیت خویش به وجود آوردند. این نویسنده، نوع و چگونگی فعالیت‌های زنان را به گونه‌ای مشخص بررسی کرده است.

خسروپناه (۱۳۸۱) در کتاب «هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی؛ از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی»، محورهای اصلی مبارزه زنان در فرایند انقلاب مشروطه تا زمان

پهلوی را بررسی، و افزون‌برآن، به جنبش‌های زنان و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آن‌ها اشاره کرده است.

ساناساریان (۱۹۸۴) در کتاب «جنبش حقوق زنان در ایران؛ طغیان، افول، و سرکوب از ۱۱۲۷ تا انقلاب»، جنبش زنان در ایران را در کنار کشورهای دیگر خاورمیانه قرار داده و رویدادهای ایران را در روند ملی، منطقه‌ای، و جهانی زمانه‌اش بررسی کرده است. وی دیدگاه نظریه‌پردازان غربی و غیرایرانی را نیز در نظر گرفته و تحلیلی جنسیتی-جامعه‌شناختی از جنبش زنان ایران، در بافت ملی و بین‌المللی ارائه داده است.

صادقی (۱۳۸۴) در کتاب «جنسیت، ناسیونالیسم، و تجدد در ایران»، فهم رابطه میان ناسیونالیسم ایرانی و حقوق زنان در ایران را هدف قرار داده و در این راستا به سبب مسلط شدن ایده ناسیونالیسم در ایران از یک سو و رخ دادن تحولاتی در حوزه آموزش و اشتغال زنان و اجرای سیاست کشف حجاب از سوی دیگر— دوره پهلوی اول را برگزیده است.

حجازی (۱۳۷۷) در کتاب «سیمای زن در مصر» — که یکی از جلد های مجموعه «سیمای زن در جهان» است — موقعیت زنان مصری را برپایه شاخص‌های توسعه انسانی بررسی کرده است. مشارکت سیاسی زنان، فعالیت‌های اقتصادی، میزان برخورداری از امکانات آموزشی، رفاه اجتماعی و همچنین فرایند رفع خشونت علیه زنان، از جمله بحث‌های عمده این کتاب است.

کدی (۲۰۰۷) در کتاب «زنان در خاورمیانه»، وضعیت زنان این منطقه را از زمان ورود اسلام به ایران و کشورهای عربی مطالعه کرده است. این کتاب، دربرگیرنده تلاش زنان در جهان اسلام و در کشورهای خاورمیانه مسلمان، شامل کشورهای عربی و آسیایی، است که پیش‌زمینه بسیاری از پژوهش‌های گسترده درباره حقوق و قوانین عدالت و قوانین مربوط به زنان بوده و راهنمای پژوهشگرانی است که به بررسی نقش و جایگاه زنان خاورمیانه علاقه‌مند هستند.

السعداوی (۱۹۸۰) در کتاب «چهره عریان زن عرب» به جامعه‌شناسی زنان مصری و به نوعی، تعمیم آن به تمام زنان عرب پرداخته است.

یاری (۱۳۸۸) در مقاله «جنبش زنان مصر و حق مشارکت سیاسی (۱۹۴۵-۱۹۸۰)»

در راستای مطالعه تلاش‌های زنان مصر برای کسب حقوق سیاسی برابر با مردان، نشریه‌ها و کتاب‌های زنان، انجمن و جایگاه آنان در جامعه و موفقیت‌های گروه‌های مختلف آنان در مصر را در بازه زمانی یادشده، بررسی کرده است.

حاضری و محمدی (۱۳۹۱) در مقاله «تحلیل جامعه‌شناختی تنوع جنبش زنان در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه» با استفاده از روش تحلیل بین‌کشوری، به گونه‌شناسی اندیشه‌های مطرح در مورد به‌رسمیت‌شناسی هویت زنان در کشورهای اسلامی پرداخته‌اند.

۲. مفاهیم نظری

۲-۱. ملی‌گرایی

ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم، ایدئولوژی برآمده از مفهوم مدرن ملت است. ملت، به جمعی از مردم گفته می‌شود که در یک یا چند قطعه زمین، زیر نظر یک حکومت زندگی می‌کنند و به هم پیوستگی و همبستگی دارند. نیروی حیاتی پیونددهنده ملت از احساس تعلق قوی به دین، تاریخ، فرهنگ، زبان، وطن، و... سرچشمه می‌گیرد. این یگانگی میان افراد یک ملت باعث می‌شود که آن‌ها منافع فردی‌شان را در برابر مصلحت مشترک نادیده بگیرند. ملی‌گرایی، نیروی عینیت‌یافته ملت و بیانگر تقدم نفع جمعی بر نفع فردی، و به بیان دیگر، نمادی از ملت است که از طریق احساسات آشکار می‌شود و این احساسات ملی نیز به‌خودی‌خود علایق شدیدی را به وجود می‌آورند. ملی‌گرایی، به عنوان معادل فارسی واژه لاتین «ناسیونالیسم» مطرح شده است. واژه ناسیونالیسم دو بخش دارد: نخست "Nation" که خود از ریشه لاتین "Nisein" به معنای تولد و متولد شدن است و برای گروهی از مردم به کار می‌رود که در یک مکان متولد شده‌اند، و دوم "Ism" که پسوند لاتینی به معنای شناختن است. ترکیب این اصطلاح به معنای ایدئولوژیک بودن آن است و ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی که متعلق به دوران جدید غرب است، شناخته می‌شود (بابایی زارچ، ۱۳۸۳: ۵۵). در ادامه می‌توان گفت، عنصر اصلی ناسیونالیسم، حاکمیت ملی است و مؤلفه‌های محوری آن حاکمیت سیاسی، استقلال، و قدرت سیاسی هستند. در این مقاله ملی‌گرایی هم‌معنای ناسیونالیسم در نظر گرفته شده است.

۲-۲. جنبش زنان

جنبش زنان، به کوشش‌های فمینیستی‌ای گفته می‌شود که دست‌کم از چهار ویژگی جنبش‌های اجتماعی برخوردار باشد؛ نخست، نابرابری و تبعیض موقعیت و شرایط زندگی بین زنان و مردان (مانند کسب آگاهی، منزلت، ثروت، شغل، و قدرت)، دوم، تبیین و تفسیر این تبعیض‌ها توسط گفتمان‌های فمینیستی، سوم، شکل‌گیری نهادها، سازمان‌ها، و انجمن‌های غیردولتی و مستقل زنان، و چهارم، آماده بودن زنان در راستای تحقق خواسته‌هایشان و رساندن صدای اعتراض خود به گوش نهادهای مدافع تبعیض، دولت، و مجلس؛ بنابراین، کاربرد اصطلاح جنبش زنانه زمانی درست است که فعالیت‌های فمینیستی در جامعه و اجتماع، دست‌کم دارای این چهار ویژگی باشند (جلایی‌پور، ۱۳۸۱: ۱۰۲).

اما درباره تعریف فمینیسم، برخی پژوهشگران، آن را مترادف با جنبش زنان تعریف کرده‌اند: «فمینیسم را گاه به معنای جنبش‌های سازمان‌یافته برای احقاق حقوق زنان و گاهی به معنای نظریه‌هایی که قائل به برابری زن و مرد از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و حقوقی است، آورده‌اند» (یزدانی، ۱۳۸۲: ۸۱). درواقع، فمینیسم یا جنبش زنان، به هم پیوند خورده است؛ جنبشی که در پی ارتقای نقش اجتماعی زنان است (هیوود، ۱۳۸۶: ۳۰).

پژوهشگران نکته‌های دیگری را نیز در این باره مطرح کرده‌اند؛ به عنوان نمونه، توسلی، مفهوم جنبش زنان غربی برای دستیابی به برابری را با فعالیت زنان در کشورهای اسلامی متفاوت دانسته و بر این نظر است که کاربرد واژه «جنبش»^۱ برای کنشگری حقوق زنان در کشورهای عربی یا مسیحی به دلایلی که شاید بتواند هم قابل پذیرش باشد و هم با کارکرد معنایی‌اش همخوانی داشته باشد، دست‌کم برای کنشگری در حوزه حقوق زنان مسلمان، با فرهنگی بسته، سنتی، و دینی که در حال گذر از فرهنگ سنتی به فرهنگ روزآمد (مدرن) است، نه تنها گزینه مناسبی به نظر نمی‌رسد، بلکه بازدهی مثبتی نیز نخواهد داشت (توسلی، ۲۰۱۱). یکی دیگر از پژوهشگران این حوزه، مؤلفه‌های جنبش زنان را مواردی مانند هویت فردی،

خودآگاهی و خودجویی، حقوق مدنی، مهارت‌یابی، نهادآفرینی و نهادینه‌سازی، خشونت‌ستیزی، بازخوانی آرمانی، مشارکت در حوزه‌های عمومی، و مقاومت در مقابل مردسالاری خصوصی و عمومی دانسته است (علی‌اکبر، ۱۳۸۱: ۳۴).

به این ترتیب، به نظر گروهی از طرفداران فمینیسم، مفهوم جنبش زنان، اگر نگوییم همیشه، دست کم در دوره‌های زمانی خاصی از تاریخ با مفهوم فمینیسم، هم‌معنا دانسته شده است که در این مقاله نیز این دو را هم‌معنای یکدیگر در نظر گرفته‌ایم.

۳-۲. فمینیسم

«فمینیسم» از واژه "Feminine" به معنای زنانه، زن‌آسا، مؤنث، و مادینه و در اصل، از زبان فرانسه و در نهایت، از ریشه لاتینی "Femina" برگرفته شده است (بیات، ۱۳۸۱: ۴۲۳). این واژه، در لغت، به معنای زن‌گرایی، جنبش زن‌گرایی، جنبش زنان، طرفداری از زنان، هواخواهی زنان، و طرفداری از حقوق زنان است (عمید، ۱۳۷۷: ۱۵۵۱). فمینیسم، به عنوان یک جنبش اجتماعی، از یک سو در نگاه جدید غرب به انسان و تعریف مردانه از آن ریشه دارد و از سوی دیگر، پیامد تهاجم به حرمت، کرامت، و حقوق دنیوی زنان پس از رنسانس — به ویژه در قرن پانزدهم تا هجدهم میلادی — است.

نظریه فمینیستی، نظام فکری گسترده و عامی را درباره ویژگی‌های بنیادین زندگی اجتماعی و تجربه انسانی از چشم‌انداز یک زن، ارائه می‌کند. این نظریه از سه جهت متکی به زنان است؛ نخست اینکه، موضوع عمده پژوهش و نقطه آغاز همه بررسی‌هایشان، موقعیت‌ها و تجربه‌های زنان در جامعه است، دوم اینکه این نظریه، زنان را به عنوان موضوع‌های کانونی در فراگرد پژوهش در نظر می‌گیرد، یعنی در صدد است که به جهان، از دیدگاه متمایز زنان در جهان اجتماعی نگاه کند، و سوم اینکه، نظریه فمینیستی، دیدگاه انتقادی و فعالانه‌ای به سود زنان دارد و در پی آن است که جهان بهتری را برای زنان بسازد. به نظر آن‌ها، به این ترتیب، جهان برای بشر نیز بهتر خواهد شد (اسماعیلی، ۱۳۷۹: ۱۷۱).

۴-۲. جریان فکری-سیاسی

«جریان فکری-سیاسی»، به معنای یک طیف گسترده فکری، اعتقادی، سیاسی، و

ایدئولوژیک است. به بیان دیگر، یک جریان سیاسی، دربردارنده چندین گروه، حزب، جناح، و تشکل است که به لحاظ اعتقادی، فکری، سیاسی، ایدئولوژی، اهداف، و روش های مبارزه سیاسی، دارای ویژگی های مشترکی هستند و در هنگام انتخابات و تحولات سیاسی مهم، ممکن است موضع گیری کرده یا نامزد یا نامزدهایی را به مردم معرفی کنند. جریان فکری-سیاسی، دارای مبدأ، مسیر، بستر، و هدفی است که در آن روان است. هدف یک جریان، تسلط بر حاکمیت سیاسی در یک جامعه و استقرار ارزش ها و نظام های سیاسی موردنظر است (میرسلیم، ۱۳۸۴: ۲۷).

گفتنی است، جریان های سیاسی، پدیده های بسیار مهم و نقش آفرینی در تاریخ سیاسی و تحولات جامعه به شمار می آیند. مقصود از جریان سیاسی، یک حرکت سیاسی پویا و زنده است که با برخورداری از ایدئولوژی مشخص و گرایش های فکری درونی، به سود رهبران خود، بر نظام سیاسی و نیز اقشار گوناگون جامعه تأثیر می گذارد و جبهه، جناح، حزب، سازمان، یا نهاد و گروه ویژه خود را بنیان می نهد. هدف نهایی جریان های فکری-سیاسی، کسب قدرت و استقرار نظام سیاسی موردنظر است که آن را از طریق راهبردها و راهکارهای گوناگونی پی می گیرند (دارایی، ۱۳۸۸: ۲۷).

۳. چارچوب نظری پژوهش

برای بررسی جنبش های اجتماعی، چهار رویکرد تحلیلی را می توان به کار بست که عبارتند از: رفتار جمعی، بسیج منابع، فرایند سیاسی، و جنبش گری نوین. در رویکرد چهارم، مسائل مربوط به دگرگونی های رخ داده در جوامع صنعتی (اعم از اهمیت و پیامدهای این تحولات) بررسی و سنجش می شود. از آنجاکه برپایه نظریه آلن تورن، جامعه شناس فرانسوی (۱۹۲۵)، جنبش های اجتماعی، تنها پاسخی غیرعقلانی به تضادهای اجتماعی نبوده و دربردارنده دیدگاه ها و راهبردهای راهگشا برای حل اختلاف های درون اجتماعی هستند (گیدنز، ۱۳۷۶: ۶۸۲)، به نظر می رسد، باید در بحث از جنبش زنان ایران و مصر در سده های معاصر نیز، چنین رهیافتی را در نظر داشته باشیم، زیرا این دو کشور، در سده ۱۹ و ۲۰ میلادی، در مرحله گذار از جامعه سنتی به صنعتی بوده و به پیامدهای جوامع در حال توسعه دچار شده بودند. در شرایط افزایش

تضادها و به‌ویژه بروز احساس نابرابری اجتماعی، جنبش اعتراضی پدید آمد و با بسیج نیروها و تکوین ایدئولوژی محرک، بسترهای لازم برای قیام فراهم شد؛ فرایندی که در ایران سده ۲۰ میلادی، هویت جمعی را شکل داده و به کشش اجتماعی برای محرومیت‌زدایی انجامید؛ اتفاقی که چند دهه بعد، با حضور گسترده زنان در انقلاب موسوم به «بهار عربی» در مصر رخ داد و بساط حکومت حسنی مبارک را برچید. در این بین، زنان، در قالب اعتراض به نابرابری و کسب هویت مستقل، آغازگر جنبشی اجتماعی-حقوقی و نوظهور در هر دو کشور ایران و مصر شدند.

یکی از بن‌مایه‌های فکری مؤثر در ظهور جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ایران و شرق، اندیشه ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم است که هرچند، به‌ظاهر از جنبش نواندیشی سده ۱۸ اروپا الهام گرفته است، به‌دلیل ریشه‌های قدرتمند قومیت‌گرایی در تاریخ ایران، تاحدودی برای ایرانیان، شناخته‌شده بود. از آنجاکه در عصر مدرن، ناسیونالیسم به‌معنای نهضتی فکری و عملی برای ایجاد یا تقویت احساس ملی در بین مردم یک سرزمین تعریف شده است (ماتیل، ۱۳۸۳: ۲۲۸)، این ناسیونالیسم جدید که پیوند محکمی با دولت-ملت مدرن دارد- در پی ظهور جامعه صنعتی و سپس، دولت مرکزی، با توجه به پیشینه تاریخی فرهنگی آن در ایران و خاورمیانه، در این سرزمین نیز رخ نمود (گلنر^۱، ۱۹۸۳: ۵۵).

از دیدگاه صاحب‌نظران علوم اجتماعی، درک ناسیونالیسم به‌مثابه جنبشی ایدئولوژیک برای استقلال، وحدت، و هویت یک ملت، ارتباط مستقیمی با هویت ملی دارد؛ مفهومی تحلیلی، مبتنی بر بازتولید و بازتفسیر دائمی، الگوی ارزش‌ها و سنت‌هایی که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۰)؛ بنابراین، میان ملی‌گرایی و هویت ملی، ارتباط محکمی برقرار است؛ همچنان‌که بین مدرنیته و نوسازی و ناسیونالیسم، پیوندی نزدیک وجود دارد. همچنین، در مورد پیوند ملی‌گرایی با هویت ملی باید گفت: هویت ملی، زاییده مفهوم ملت و درک ملی‌گرایی است، یعنی تا ایده ناسیونالیسم به‌وجود نیاید، هویت ملی نیز شکل نمی‌گیرد (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۸؛ آزادارمکی، ۱۳۸۶: ۱۳۳). البته، برپایه چگونگی

تعریف یا واکنش یک ملت به مفهوم ملی‌گرایی، ناسیونالیسم می‌تواند سازوکار مثبتی باشد که تعلق به کشور را بالاتر از همهٔ دلبستگی‌های اجتماعی افراد قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که فرد، شناخت خود را در هویت ملی جست‌وجو می‌کند. درواقع، گفتمان ناسیونالیسم تلاش می‌کند، رابطهٔ هم‌ذات‌پنداری را درون مرزهای ملی-سیاسی یک کشور پایه‌ریزی کند و این فرایند را با به‌کارگیری نمادهای مشترک، اساطیر، و سنت‌های فرهنگی و معنوی یک ملت بازتولید و تداوم می‌بخشد. درنتیجه، همه مردم جامعه، به هویت مشترک، احساس تعلق و تعصب دارند و از ناهمسازی‌هایی چون نژاد، جنسیت، مذهب، و قشربندی اجتماعی، به‌طور موقت، چشم‌پوشی می‌کنند.

در سده ۲۰ میلادی و در پی ظهور حس ملی‌گرایی و فهم نوین از هویت ملی در آسیای غربی، جهت‌گیری سیاسی‌ای برای برانداختن قالب‌های کهنه اجتماعی و بهره‌مندی عام از حقوق مشترک شکل گرفت و خلق انگاره‌های جدید در راستای وحدت مبتنی بر قدرت و صورت‌بندی هویت، همبستگی و ارج‌گذاری به آرمانی برای ملی‌گرایان تبدیل شد. در این شرایط سیاسی-اجتماعی، ملی‌گرایی به تدریج به ایدئولوژی غالب و محور اصلی کنش سیاسی تبدیل شد که دو نمونه از آن را در ایران در فرایند جنبش تنباکو و مشروطه و نهضت ملی شدن نفت و در مصر در فرایند استقلال مصر و انقلاب داخلی می‌توان دید.

از آنجاکه بازتولید حس هویت ملی، بدون بسیج همهٔ نیروهای اجتماعی، راه به جایی نمی‌برد، به تعبیر پژوهشگران، «ملی‌گرایی» و ضدیت با نظام سرمایه‌داری، زنان را به عرصهٔ عمل عمومی کشاند و عناصر عاطفی و نمادین این ساخت‌های جنسیتی، برای ایجاد و ساخت تهدیدهای داخلی و خارجی به کار رفت، زیرا ملت و رهبران ملی‌گرا به آن‌ها نیاز داشتند. آزادی آن‌ها، پیش از آنکه حقی فردی باشد، رسالت عمومی بود. فرد می‌بایست تحقق توانمندی‌های خویش را در دامن ملت می‌یافت... (روباتام، ۱۳۸۵: ۱۵۴)؛ از این رو، ملی‌گرایان نه تنها حقوق زنان را به ملی‌گرایی پیوند می‌زدند، بلکه برای دفاع از خواستهٔ برابری حقوقی زنان با مردان، از برهان‌های ملی‌گرایانه بهره می‌گرفتند. براین اساس: «حقوق زنان برپایهٔ دو کمال مطلوب متباین مطالبه می‌شد: یکی برحسب وظیفهٔ مادری زنان و دیگر اینکه زنان

نیازها، امیال، و قابلیت‌های یکسانی با مردان دارند» (روباتام، ۱۳۸۵: ۳۰۷).
برپایه نظریه نیرا یووال دیویس و فلویا آنتیاس^۱ (دیویس و آنتیاس، ۱۹۸۹: ۷)،
در مورد فرایندهای ملی‌گرایانه و نقش‌آفرینی زنان، می‌توان چند اصل را در نظر
گرفت:

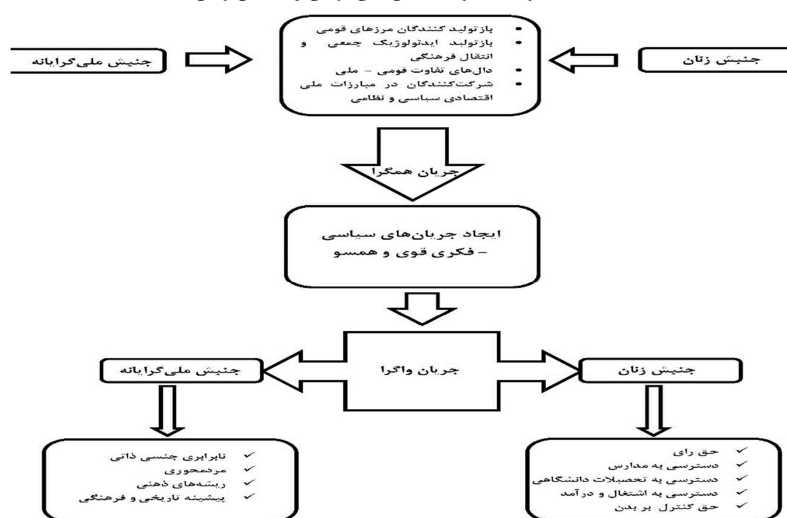
۱. زنان به‌عنوان بازتولیدکننده‌های بیولوژیکی اجتماع‌های قومی با تأکید بر
بخش بیولوژیکی آنها؛
۲. زنان به‌عنوان بازتولیدکنندگان مرزهای قومی و ملی؛
۳. نقش زنان در بازتولید ایدئولوژیک جمعی و انتقال‌دهندگی فرهنگی؛
۴. دال‌های تفاوت‌های قومی-ملی در مقام کانون و نماد در گفتمان‌های
ایدئولوژیک که در ساخت، بازتولید، و دگرگونی مقوله‌های قومی-ملی به‌کار می‌روند؛
۵. شرکت‌کنندگان در مبارزه‌های ملی، اقتصادی، سیاسی، و نظامی (دیویس،
۱۹۹۷: ۱۱۶).

دیویس در مورد نقش زنان بر این نظر است که زنان، تنها بازتولیدکنندگان
بیولوژیکی نیستند، بلکه بازتولیدکنندگان فرهنگی نیز هستند. آنها، نگهبانان فرهنگ
و مسئول انتقال آن به کودکان و بر ساخت وطن به سبک فرهنگی خاص هستند.
فرهنگ، به‌عنوان یک منبع در برنامه‌های ملی و قومی خاص به‌کار می‌رود و در
چنین برنامه‌هایی، زنان به‌عنوان نشانه‌های وجود ملی، وحدت، رهایی و نیز به‌عنوان
نگهبانان مرزی تفاوت‌های قومی، نژادی، و ملی برساخته می‌شوند و برساخت‌های
زنانگی، اغلب به‌عنوان منابعی برای روابط ملی سلطه و نیز مقاومت، مورد استفاده
قرار می‌گیرند؛ در نتیجه، زنان به روش‌های گوناگونی، از جمله بازتولید نسل،
بازتولید فرهنگی، بازتولید هویتی، و بازتولید شهروندی، در ملت‌سازی و
هویت‌پردازی قومی-ملی نقش‌آفرینی می‌کنند؛ هرچند تا پیش از قرن بیستم، کمتر
کشوری وجود داشت که برای زنان، حتی حق شهروندی قائل باشد (دیویس و
آنتیاس، ۱۹۸۹: ۱-۱۵).

در این میان، پاسخ مشخصی برای پرسش از نوع رابطه بین ملی‌گرایی و جنبش

حق خواهی زنان، وجود ندارد، اما می توان گفت، همبستگی زنان پس از فروکش کردن نخستین امواج تب و تاب های ملی گرایی، شکل گرفت. تلاش در راستای هدف هایی چون حق رأی، دسترسی به مدرسه ها و دانش یکسان، حق کنترل بر بدن، و... که از سوی جنبش های فمینیستی زنان انجام شد و نه جنبش های ملی گرا، زیرا نابرابری های جنسی و مردمحوری، ویژگی های نه چندان پنهان ملی گرایی را تشکیل می دادند.

شکل شماره (۱). ارتباط بین ملی گرایی و جنبش زنان



منبع: یافته های پژوهش

۴. ملی گرایی در ایران

در سده نوزدهم، پس از آغاز ارتباط گسترده میان اروپا و ایران، اندیشه های ناسیونالیستی غربی، توسط روشنفکران و اندیشمندان ایرانی وارد جامعه ایران شد. اندیشمندان ایرانی با آگاهی از کارکرد ناسیونالیسم در وحدت و پیشرفت کشورهای اروپایی، از همان ابتدا، ترویج اندیشه های ناسیونالیستی و ملی گرایی را برای بیداری ایرانیان و انجام اصلاحات برای پیشرفت کشور در دستورکار خود قرار دادند.

نتیجه این هوشیاری، خودآگاهی ملی ایرانیان در قالب شورش و اعتراض به حکومت قاجار، به ویژه پیروزی انقلاب مشروطه نمود یافت. ناسیونالیسم در انقلاب مشروطه هم به شکل تلاش برای به بار نشستن ایده های دموکراتیک همچون آزادی،

حکومت قانون، پارلمان، منافع ملی، رهایی وطن، و تلاش برای سربلندی آن خودنمایی کرد و هم به عنوان «ایدئولوژی» و «جنبش سیاسی» مطرح بود. این جریان که از افکار ناسیونالیستی و لیبرال غربی تأثیر پذیرفته بود، در ایران پس از رضاخان و سقوط پهلوی اول، به یکی از جریان‌های سیاسی مهم کشور تبدیل شد که بعدها در قالب تشکیلاتی به نام «جبهه ملی» و احزاب وابسته، پس از جنگ جهانی دوم و اشغال ایران به دست متفقین، در کشور فعال شد و در نهایت، با نخست‌وزیری مصدق به اوج خود رسید.

۵. جنبش زنان ایران

پیش از انقلاب مشروطه، از جریانی با عنوان «جریان جنبش زنان»، نمی‌توان سخن گفت. ارتباط ایرانیان با جهان غرب و آشنایی آنان با وضعیت فرهنگی-اجتماعی متفاوت زنان در اروپا و آمریکا، به وجود آمدن دیدگاه‌های روشنفکری درباره زنان، و فعالیت‌های مسیحی، به ویژه در حوزه آموزشی و برخی آموزه‌های فرقه بابیه در مورد زنان، از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری جنبش دفاع از حقوق زنان در ایران بوده‌اند. برخی اندیشمندان، فرودستی زنان ایران در آن دوره را نیز به عنوان یکی از عوامل و زمینه‌های شکل‌گیری جنبش زنان در ایران برشمرده‌اند (کار، ۱۳۷۶: ۸).

هرچند در دوران پیش از مشروطه، جریان و جنبش زنان شکل نگرفته بود، ولی اندیشه‌های دفاع از حقوق زنان را می‌توان در دیدگاه‌ها و مواضع روشنفکران آن دوره (به عنوان نمونه، نگرش‌های موجود درباره حجاب و چندهمسری، عدم اختلاط زنان با مردان نامحرم، حق طلاق، ازدواج‌های اجباری، و آموزش ندادن به دختران) مشاهده کرد. میرزا ابوالحسن خان شیرازی، فتحعلی آخوندزاده، و میرزا آقاخان کرمانی از مهم‌ترین روشنفکران آن دوره بوده‌اند. روی هم رفته، طرح اندیشه‌های دفاع از حقوق زنان، پیش از مشروطه، به تدریج و پس از مشروطه، از تنها اندیشه‌ای بودن، خارج و به عرصه اجتماعی کشیده شد و در قالب خواسته‌های جنسیتی و در پی آن، ایجاد زیرساخت‌های لازم برای تحقق خواسته‌های زنان پدیدار شد؛ بنابراین، می‌توانیم فعالیت‌های آگاهی‌بخش فعالان زن در تاریخ ایران را اقداماتی فمینیستی بدانیم و از این دریچه به مطالعه آن‌ها بپردازیم.

۵-۱. ملی‌گرایی و جنبش زنان ایران

۵-۱-۱. دوره مشروطه

گفتمان ناسیونالیستی و ترقی‌خواه دوره مشروطه، به‌رغم طرح بحث‌هایی چون حقوق زنان و انتقاد از رویه‌های سنتی اسلامی، گفتمانی سرشار از جنسیت و مفاهیم جنسی است که در آن «مردانگی»، «غیرت مردانه»، «شرف مردانه»، «ناموس»، و... اهمیت ویژه‌ای دارد؛ این‌گونه مفهوم‌ها، چنان در ذهنیت ناسیونالیستی مشروطه‌خواه جای گرفته بود که در آستانه انقلاب مشروطیت و برای شوراندن مردم در مقابل استبداد و عقب‌ماندگی ایران، نقش کلیدی‌ای را ایفا کرد؛ به‌عنوان نمونه، پس از انتشار خبر اولتیماتوم روسیه در برابر اخراج مورگان شوستر آمریکایی، انجمن‌های زنان برای انتقام گرفتن از دولت‌های اروپایی به قهوه‌خانه‌ها رفتند و از صاحبان آنجا خواستند که مصرف شکر اروپایی را متوقف کنند و در تحریم کالا و خدمات اروپایی شرکت جویند و گرنه، قهوه‌خانه‌ها را می‌بندند. شکستن قلیان و تحریم تنباکو و نیز اقدام زنان برای فروش گوشواره، گردنبند، و درمجموع طلا و جواهرات خود با هدف کمک به تأسیس بانک ملی در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه از اقدامات ملی‌گرایانه دیگر زنان در این دوران بود (آفاری، ۱۳۷۷: ۶۱).

فعالان زن، در فرایند فعالیت‌ها و تلاش‌های مشروطه‌خواهانه و ملی‌گرایانه، از موقعیت فرودست زنان ایرانی آگاه شدند و از تلاش‌های عمده برای بهبود وضعیت زنان حمایت کردند. درواقع، افراد مشروطه‌خواهی که درعین حال بر حقوق زنان پای می‌فشردند، از طرفداران اصلی جنبش حقوق زنان ایران در مراحل اولیه شکل‌گیری آن بودند (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۵۱). در این دوره، گروه‌های ناراضی‌ای وجود داشتند که برای به‌چالش کشیدن و درگیری با نظم اجتماعی آن زمان، مصمم بودند؛ این درگیری‌ها با فعالیت‌های پیوسته در سه حوزه اصلی ظهور پیدا کرده بود: سازمان‌ها و تشکل‌ها، نشریه‌ها، و ایجاد مدرسه‌های دخترانه؛ به‌ویژه زنان فمینیست در این دوره، رسالت خود را بیشتر در سوادآموزی می‌دانستند، زیرا در جامعه‌ای که جهل، خرافه، بیماری، و بی‌سوادی شایع و همه‌گیر بود، ابتدا باید فعالیت‌های خود را به مسئله پایه‌ای سوادآموزی به زنان محدود می‌کردند. این بحث، نشان‌دهنده تعهد عمومی

فمینیست‌های ایرانی به اهداف و ضرورت‌های اصلی فعالیت‌هایشان است (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۸۲-۸۱). به بیان دیگر، فعالیت زنان در این دوره، در راستای تلاش برای دگرگون کردن شرایط زندگی زن ایرانی بود که دربردارنده مشارکت‌طلبی سیاسی زنان، مبارزه و تلاش برای تأسیس مدرسه‌های دخترانه، و مبارزه برای تغییر فرهنگ مردسالار بود (خسروپناه، ۱۳۸۲: ۱۰۸۰). در این میان، سازمان‌های زنانه، از جمله «انجمن آزادی زن»، «اتحادیه غیبی نسوان»، «انجمن نسوان»، و «انجمن مخدرات وطن» (آفاری، ۱۳۷۷: ۲۱)، نقش اساسی‌ای را به عهده داشتند. «انجمن مخدرات وطن» در سال ۱۳۲۹ ه‍.ق/۱۹۱۱ م به منظور سازمان‌دهی زنان در راستای مبارزه با سلطه بیگانگان ایجاد شد. ریاست این انجمن، به عهده بانو آغاییگم بود و اعضای آن، بیشتر از زنان و دختران رجال سیاسی آن زمان بودند (رمضان نرگسی، ۱۳۴۸: ۴۳۷). اعضای این انجمن، فعالانه در تظاهرات و نشست‌های گوناگون شرکت می‌کردند و نامه‌هایی به دولت روسیه می‌نوشتند و به آن‌ها در مورد رفتارهای امپریالیستی‌شان در ایران، اعتراض می‌کردند.

در این دوره، زنان تجددطلب از طریق انتشار مقاله‌هایی در روزنامه‌های مشروطه‌خواه، ضمن اعتراض به شرایط زندگی اجتماعی زن ایرانی و شیوه سلوک و نگرش مردان به آنان، فرهنگ مردسالارانه را به مبارزه طلبیدند و در راستای تغییر و تحول آن تلاش کردند تا افزون‌بر آگاه کردن زنان، زمینه گفت‌وگو با مردان را نیز فراهم کنند. همچنین، زنان، فعالیت‌های خود را بر اثبات شایستگی‌ها و توانایی‌های زنان برای حضور در زیست اجتماعی جامعه ایران متمرکز کردند. آنان از این طریق، فرهنگ مردسالار جامعه ایران را به چالش می‌طلبیدند و اثبات می‌کردند که زنان نیز به اندازه مردان، در ساماندهی اقتصادی و اجتماعی و پیشرفت جامعه مؤثر هستند (خسروپناه، ۱۳۸۲: ۱۰۹). با توجه به فعالیت زنان در دوران مشروطه و تلاش برای طرح و دستیابی به خواسته‌های زنان، باید به این نکته اشاره کنیم که جریان فمینیسم در دوره قاجار، به‌طور کلی، دارای دو گرایش لیبرالیستی و مارکسیستی بود؛ گرایش لیبرالیستی این جریان — که پیشینه طولانی‌تری از گرایش مارکسیستی آن در ایران دارد — از روشنفکران غرب‌گرای ایرانی تأثیر پذیرفته است. بسیاری از انجمن‌های زنان در ایران، در پی تحولات رخ داده در غرب در زمینه حقوق زنان تشکیل شد که خواستار آزادی زنان و تساوی حقوقی میان آنان با مردان بودند (آفاری، ۱۳۷۷: ۲۷).

۲-۱-۵. دوره پهلوی اول

دوره پهلوی اول، دوره ایجاد دولت‌ملت مدرن برپایه آموزه‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایی است که بیشتر در دوره مشروطه شکل گرفته‌اند. اگر ناسیونالیسم در دوره مشروطه به شکل جنبشی مستقل در تقابل با استبداد سلسله قاجار ظاهر شد، در دوره پهلوی اول، آموزه‌های ناسیونالیستی با آمیختگی با سیاست‌های حکومت مرکزی، به دگرگون‌سازی دولت‌ملت تبدیل شد.

جریان فمینیسم و جنبش زنان در دوره پهلوی اول به دو صورت در جامعه آن دوران نمود پیدا کرد:

۱. تأسیس انجمن‌ها و روزنامه‌های زنانه، نخستین نمود جریان فمینیستی در دوره رضاشاه است. البته مهم‌ترین نمود جریان فمینیسم در این دوره را می‌توان «کانون بانوان» معرفی کرد؛

۲. طرح خواسته‌های جنسیتی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در جامعه، به‌ویژه درخواست برابری در فرصت‌های آموزشی برای زنان و دختران در مدرسه‌های جدید و دانشگاه‌ها، مطالبه‌رهایی از قیدوبندهای دینی، به‌ویژه از حجاب، برای رسیدن زنان به آزادی و برخورداری از فرصت‌های اجتماعی برابر، و مطالبه ایجاد تغییرات برابری‌خواهانه در مسائل خانواده.

با توجه به اینکه مسائلی مانند آموزش زنان و دختران، حجاب، و ازدواج و طلاق، مهم‌ترین خواسته‌های جریان فمینیسم در دوره پهلوی اول بودند، این جریان با حمایت‌های حکومت وقت، توانست خواسته‌های خود را محقق کند؛ اصلاح و تغییر قوانین طلاق و ازدواج، گسترش فرصت‌های آموزشی به سبک جدید برای زنان در مدارس و دانشگاه، و ممنوعیت حجاب (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۹۶-۹۰)، از جمله این خواسته‌های اجرایی شده بودند.

مهم‌ترین فعالیت‌های جریان فمینیستی با هدف تحقق آزادی زنان و برابری آنان با مردان، در این دوره انجام شد. جریان فمینیسم در دوره پهلوی اول، به‌طور کلی، دارای دو گرایش لیبرالیستی و سوسیالیستی بود. «جمعیت نسوان وطن‌خواه»، به‌عنوان یکی از انجمن‌های فمینیستی برجسته و فعال دوره رضاخان، دارای گرایش چپ و سوسیالیستی است و برخی آن را انجمنی رادیکال معرفی کرده‌اند. «انجمن بیداری

زنان» و «انجمن زنان وطن‌پرست» نیز از جمعیت‌های دارای گرایش‌های مارکسیستی و سوسیالیستی در این دوره بوده‌اند که به واسطه حزب سوسیالیست ایران، بر آموزش زنان تأکید داشتند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۶۰). «کانون بانوان» و «مجمع انقلابی نسوان»، به‌عنوان مهم‌ترین جمعیت‌های فمینیستی فعال در دوره پهلوی اول، دارای گرایش‌های لیبرالیستی و غرب‌گرایانه بودند و به‌دستور حکومت، تشکیل شدند و از ملی‌گرایی و جریان ناسیونالیسم تأثیر پذیرفتند.

«مجمع انقلابی نسوان»، یکی از سازمان‌های زنان بود که توسط زندخت شیرازی، از پیشگامان جنبش زنان در ایران، بنیان‌گذاری شد. این مجمع، به مسائل ملی کشور حساسیت زیادی داشت؛ به‌گونه‌ای که در بند سه و چهار مرام‌نامه‌اش آمده بود: «تشویق همه زنان و مردان وطن‌خواه به خودداری از پوشیدن پارچه‌های خارجی و استفاده از پارچه‌های ایرانی به تشویق صنعتگران ایرانی و کارهای دستی» (انصاف‌پور، ۱۳۴۷: ۴۳۷).

انجمن بعدی، «کانون بانوان» بود که از سه جنبه با سازمان‌های زنان پیشین تفاوت داشت؛ نخست اینکه در سایه حمایت دولت به‌وجود آمده بود؛ دوم اینکه هدفش، کسب حقوق برابر به‌نفع زنان نبود، بلکه طرفدار وضع موجود بود و مواضع فمینیستی بسیار تعدیل‌شده‌ای داشت؛ سوم اینکه فعالیت کانون در محدوده فعالیت‌های خیریه‌ای و تاحدودی اجتماعی برای زنان خلاصه می‌شد (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

درواقع، عملکرد جریان فمینیسم در این دوره را می‌توان به دو بخش پیش و پس از تأسیس کانون بانوان تقسیم کرد. عملکرد این جریان، پیش از تأسیس کانون بانوان همانند دوران مشروطه است؛ تأسیس انجمن‌های فمینیستی، تأسیس روزنامه‌های زنان (فعالیت‌های انتشاراتی و مطبوعاتی) و تأسیس مدرسه‌های دخترانه با سبک جدید فعالیت‌های آموزشی، از مهم‌ترین کارهای این جریان، پیش از تأسیس کانون بانوان است. پس از برچیده شدن انجمن‌های فمینیستی و ادغام آن‌ها در کانون بانوان و پیوند خوردن جریان فمینیسم با قدرت، این جریان با وجود از بین رفتن پیوند عمل آن، باز هم توانست، به‌گونه‌ای کنترل‌شده، اقدامات گسترده‌تری را نسبت به دوران مشروطه، به‌ویژه در عرصه فرهنگی و اجتماعی، انجام دهد.

فراهم کردن امکان تحصیلات عالی برای زنان، اصلاح قانون مدنی، و کشف حجاب، از مهم‌ترین عملکردها و اقدامات جریان فمینیسم در دوره پهلوی اول و پس از تأسیس قانون بانوان است (افخمی، ۱۳۸۲: ۳۹۰).

جریان‌های فمینیستی در این دوران، برای رسیدن به اهداف خود در سه حوزه آموزش زنان به سبک جدید، برخی مسائل حقوقی مربوط به خانواده، و ایجاد تغییر در پوشش بانوان (حجاب)، از روش‌های گوناگونی استفاده کردند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. استفاده از شعر؛
۲. روش مطبوعاتی و چاپ مقاله در روزنامه‌ها و نشریه‌ها؛
۳. روش انتشاراتی، یعنی انتشار کتاب‌هایی در ایران که با اهداف جریان فمینیستی هماهنگ است؛
۴. تئاتر و برگزاری جشن‌ها؛
۵. عادی‌سازی و بی‌تفاوتی حکومت در برابر بی‌حجابی؛
۶. استفاده از ورزش و آموزش به سبک غربی (فتحی، ۱۳۸۳: ۱۲۱-۱۱۸).

۳-۱-۵. دوره پهلوی دوم (۱۳۴۲-۱۳۲۰)

پس از برکناری رضاشاه، بخش زیادی از انجمن‌های فمینیستی، که در قالب قانون بانوان و به‌رهبری آن، در خدمت سیاست‌های تجددگرایانه حکومت پهلوی اول بودند، استقلال خود را به‌دست آوردند؛ به بیان دیگر، قانون بانوان، که در دوران پیش، نماینده دولتی جریان فمینیسم در ایران به‌شمار می‌رفت، در دوره پهلوی دوم دچار ضعف شد و ویژگی رهبری انجمن‌های فمینیستی را از دست داد. با وجود استقلال انجمن‌های فمینیستی در اوایل سلطنت محمدرضا پهلوی، آن‌ها به احزاب سیاسی فعال در آن دوران وابستگی داشتند و به‌همین دلیل، مجبور به عمل در چارچوب سیاست‌های حزبی بودند؛ بنابراین، می‌توان گفت، جریان فمینیسم در اوایل دوره پهلوی دوم تا پیش از تشکیل شورای عالی زنان، دارای استقلال نسبی (مستقل از حکومت و وابسته به احزاب سیاسی) بوده است. براین‌اساس، از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، به دلیل بی‌ثباتی حاکمیت استبدادی ایران و باز شدن فضای فکری و

سیاسی، زمینه طرح دیدگاه‌ها و فعالیت‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی طرفداران حقوق زن و مخالفان آن فراهم شد و تشکیلات و سازمان‌های مستقلی در این زمینه دایر و فعال شدند.

ملی‌گرایی در ایران، پس از سقوط پهلوی اول، یکی از جریان‌های سیاسی مهم بود و در نهایت، با نخست‌وزیری مصدق، که عضو احزاب ملی‌گرا بود، به اوج خود رسید و خودبه‌خود، فعالیت‌های زنان و سرنوشت جنبش زنان با ملی‌گرایی در این دوره پیوند نزدیکی یافت.

در روز ۲۳ مهر ۱۳۲۸، جمعیت فراوانی به رهبری دکتر مصدق، به‌سوی قصر شاه رفتند و اعتراض خود را به دخالت‌های نامشروع دولت در انتخابات بیان کردند. آن‌ها خواهان لغو انتخابات بودند. پس از این واقعه بود که در یکم آبان ۱۳۲۸ در منزل دکتر مصدق، همه با پیشنهاد وی مبنی بر تشکیل یک جبهه ملی موافقت کردند و به‌این‌ترتیب، جبهه ملی در ایران تشکیل شد. با تشکیل جبهه ملی، تمام عناصر ملی و میهن‌پرست و علاقه‌مند به آزادی انتخابات و مطبوعات، پیرامون آن گرد آمدند.

به‌این‌ترتیب، ملی‌گرایان ایران، موضوع‌های جدیدی مانند آزادی انتخابات و مطبوعات را مطرح کردند و خیلی زود با مسائلی چون ملی شدن صنعت نفت گره خوردند و خودبه‌خود پای جنبش زنان و زنان فعال در این جنبش به این مسائل باز شد. زنان، حتی گاهی با شرکت در مبارزه‌های ملی، گوی سبقت را از مردان نیز می‌ربودند.

یکی از کانون‌هایی که از دولت مصدق طرفداری کرد و در دوره مبارزه برای ملی شدن نفت، فعالیت چشمگیری داشت، «حزب زنان ایران» بود. در مرداد سال ۱۳۲۲ و تنها یک ماه پس از بنیان‌گذاری شاخه زنان حزب توده، برخی از اعضای پیشین کانون بانوان که در دوره رضاشاه فعالیت می‌کردند - سازمانی به نام «حزب زنان» را ایجاد کردند. اعضای اولیه این سازمان، از افراد برجسته جنبش زنان ایران و کسانی چون صدیقه دولت‌آبادی، هاجر تربیت، فاطمه سیاح، و صفیه فیروز بودند. اهداف این سازمان به اهداف شاخه زنان حزب توده نزدیک بود، اما به‌اندازه آن‌ها تندرو نبودند. نهاد رسمی این حزب، «زن امروز» بود که به صاحب‌امتیازی خانم

بدرالملوک بامداد فعالیت می‌کرد. «حزب زنان»، خواستار حضور سیاسی-اجتماعی زنان (به‌ویژه دادن حق رأی به آنان) در جامعه بود؛ اگرچه بر نقش مادری زنان نیز تأکید ویژه‌ای داشت.

یکی دیگر از سازمان‌های زنان که در این دوران از دولت مصدق و ملی شدن صنعت نفت طرفداری کرد، «جمعیت زنان ایران» بود. این سازمان در سال ۱۳۲۱ با هدف کمک به بی‌سوادان و دستگیری از درماندگان بنیان‌گذاری شد. «جمعیت زنان ایران»، در سال ۱۳۳۵ به «سازمان زنان طرفدار اعلامیه حقوق بشر» تغییر نام داد و اعلام کرد که فعالیت‌های خود را نیز در همین زمینه قرار داده است. بنا بر گفته رئیس این سازمان، بدرالملوک بامداد، سازمان یادشده در این مدت، با استفاده از هر موقعیت و فرصت مناسبی، به‌وسیله سخنرانی‌ها، انتشار مقاله‌ها، شعارها، و تعلیم و تربیت بزرگسالان، می‌کوشید زنان را با حقوق خود آشنا ساخته، افکار نسل جوان را برای رعایت تساوی کامل و دوری کردن از تبعیض آماده سازد (بامداد، ۱۳۴۷: ۷).

«جمعیت زنان ایران» در فرایند ملی شدن صنعت نفت به‌نفع دکتر مصدق فعالیت می‌کرد و هنگامی که در دی‌ماه ۱۳۳۰ دولت دکتر مصدق برای بهبود وضع اقتصادی و از بین بردن فشارهای اقتصادی، اقدام به فروش اوراق قرضه ملی کرد، در مقاله‌ای که در «تهران مصور» درج شد، اقدام به تبلیغ برای خرید این اوراق کرد و از زنان پایتخت دعوت کرد که روز سه‌شنبه ۱۷ دی، جلو بانک ملی اجتماع کرده و اقدام به خرید اوراق قرضه ملی کنند. در پی این فراخوان «جمعیت زنان ایران»، بعدازظهر سه‌شنبه، زنان حتی از مناطق دورتری چون کرج و شمیران خود را به مقابل بانک ملی ایران رساندند و اقدام به خرید اوراق قرضه کردند (تهران مصور، ۱۳۳۰: ۴۳۹).

با تمام تلاش‌هایی که زنان برای دولت مصدق انجام دادند، این دولت به‌عنوان یک دولت ملی، هیچ اقدامی در راستای ارتقای وضع زنان در اجتماع انجام نداد. با اینکه به‌نظر می‌رسد، شخص دکتر مصدق با حق رأی زنان مخالف نبوده است، تنش‌ها و مشکلات فراوانی که در فرایند ملی شدن صنعت نفت، فرا روی مصدق و دولت او بود، مجالی برای اصلاحات دیگر، ازجمله مسئله زنان، نمی‌گذاشت. ولی

زمانی که توجه دولت از مسئله نفت، به سوی انتخابات هفدهم معطوف شد، زنان در پی مشارکت صادقانه خویش در مبارزه ملی ملت ایران، اکنون با امید به اینکه می‌توانند در راه آزادی زنان و حق رأی ایشان گام مثبتی بردارند، از سنا، شورای ملی، و دولت مصدق خواستند که برپایه قانون اساسی و منشور ملل متحد، به زنان حق رأی داده شود. سرانجام، دولت مصدق بر آن شد که قانون انتخابات را اصلاح کند، ولی پس از چند ماه بررسی، لایحه قانونی انتخابات برای اظهارنظر نهایی در اختیار نخست‌وزیر نهاده شد، درحالی که باز هم زنان از حق رأی دادن و انتخاب شدن محروم ماندند. در این شرایط، زنان شروع به اعتراض به این موضوع کردند و سرانجام، پافشاری آنان، دولت دکتر مصدق را ترغیب کرد تا بار دیگر، پیشنهاد حق رأی زنان را در مجلس مطرح کند، اما این پیشنهاد با مخالفت بعضی نمایندگان روبه‌رو شد و سرانجام، دولت ملی‌گرای مصدق به دلیل مشکلات روزافزونی که داشت، نتوانست برای رسیدن زنان به حقوقشان، گام مؤثری بردارد و حق رأی زنان همچنان موضوع اصلی مبارزه جنبش زنان باقی ماند تا سرانجام در سال ۱۳۴۱ موفق به دریافت این حق شدند.

نشریه‌هایی مانند «بانو»، «زنان پان‌ایرانیست»، «زنان ایران»، «ندای زنان»، «قیام زنان»، «زنان پیشرو»، «جهان زنان»، «زنان»، «فروغ بانوان»، «زن مبارز»، «زنان آسیا»، «زن آینده»، و... که تا حد زیادی غیرمستقل و دارای ترجیح‌های سیاسی بودند، هدف خود را آگاهی‌بخشی به زنان در مورد منزلت اجتماعی، تبعیض، حقوق برابر، شناخت استعدادهای نهفته و رشد فکری آنان در بخش‌های گوناگون جامعه، بیداری زنان، و سازمان‌دهی آنان در راستای مطالبه حقوق خود و مبارزه برای آزادی از قیدوبندهای نابه‌جا در جامعه معرفی می‌کردند (ببران، ۱۳۸۱: ۱۱۵-۱۰۱).

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، انجمن‌ها و احزاب سیاسی زنان نیز افول کردند، اما مبارزه برای کسب حق رأی متوقف نشد و با قدرت‌گیری شاه و تضعیف مجلس، گروه‌هایی از زنان که به همراهی با طبقات حاکم تمایل داشتند، برخلاف گذشته، این حق را به جای مجلس، از خاندان سلطنتی طلب کردند. در سال ۱۳۳۷، تعدادی از زنان فعال سیاسی، انجمنی را با عنوان «شورای عالی زنان ایران» پایه‌گذاری کردند و اداره آن را به /شرف پهلوی سپردند. محور فعالیت این شورا، سلامتی، تحصیل، و

امور خیریه بود. شورای یادشده در سال ۱۳۴۳ به «سازمان زنان ایرانی» تغییر نام داد. هدف این سازمان، بالا بردن دانش فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی زنان ایران و آگاه کردن آنان از حقوقشان بود (افخمی، ۱۳۸۲: ۵۶).

گفتنی است، در این سالها، بسیاری از فعالان جنبش زنان و انجمن‌های آنان به دربار و حاکمیت وابسته بودند؛ در نتیجه، بسیاری از اصلاحات حقوقی با حمایت دربار انجام می‌شد. البته در بسیاری از این موارد، اصرار و خواسته فعالان زنان سبب انجام اصلاحاتی می‌شد. با تصمیم حکومت برای لغو تصویب‌نامه انتخابات ایالتی و ولایتی، «اتحادیه زنان حقوقدان ایران» نیز در ۱۹ آذر ۱۳۴۱، هم‌زمان با روز جهانی حقوق بشر، با انتشار بیانیه‌ای به حکومت یادآوری کرد که تساوی کامل حقوق زن و مرد به لحاظ اجتماعی، حقوقی، و سیاسی از مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر است. این بیانیه با تلاش و پیگیری زنان به تصویب مجلس شورای ملی رسید و در نتیجه، در سال ۱۳۴۶ با تصویب ماده واحده‌ای، زنان ایران حق انتخاب کردن و انتخاب شدن (به عنوان نماینده مجلس) را به دست آوردند. حق رأی زنان، نتیجه فعالیت‌هایی بود که خودشان در این سازمان‌ها و انجمن‌ها، در زمینه تقاضای حق رأی انجام می‌دادند. یکی از گام‌های دیگر، تصویب قانون حمایت از خانواده (تغییراتی در حقوق خانواده اعم از ازدواج، طلاق، حضانت، سقط جنین، ریاست مردان در خانواده و...) بود که در واقع، مدرنیزه کردن خانواده به شمار می‌آمد.

سازمان زنان، هم‌زمان با فعالیت‌های داخلی و ایجاد انجمن و تشکیلات و شعبه‌های سازمان در سراسر ایران، تماس‌های بین‌المللی‌ای نیز داشت. به عنوان نمونه، شرکت در همایش‌ها و نشست‌های مردم‌نهاد بین‌المللی در مورد زن، تبادل تجربه و اطلاعات با کشورهایی که به نحوی در زمینه حقوق زنان فعالیت می‌کردند و کارهای مهمی در زمینه زنان کرده بودند، پیشنهاد تهیه و تصویب برنامه کار بین‌المللی (که یک سند جامع و فراگیر در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، خانواده، و... بود و رهنمودهایی را به دولت‌ها پیشنهاد می‌کرد که می‌توانست در بهبود وضع زنان بسیار مؤثر و مفید باشد) از جمله مهم‌ترین اقدامات بین‌المللی سازمان زنان ایران در راستای تلاش برای کسب حقوق زنان بود (افخمی، ۱۳۸۲: ۱۲۹-۱۲۱).

در مورد فعالیت سیاسی زنان ایران در این دوره نیز باید یادآور شویم که تعداد زیادی از زنان، به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شدند. عده‌ای از آنان هم به مقامات بالا، از جمله وزارت رسیدند و در جایگاه‌های نمایندگی مجلس، معاونت وزیر، مدیرکل، وکالت دادگستری، قضاوت، و ریاست انجمن‌های شهر و روستا حضور داشتند. تا بیست‌ویکمین دوره مجلس شورای ملی، زنان به‌عنوان بازیگران پشت‌پرده عرصه سیاست، نقش‌آفرینی می‌کردند.

بیست‌ویکمین دوره انتخابات مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۴۲ برگزار شد و ۶ تن از زنان به مجلس راه یافتند. در بیست‌ودومین دوره مجلس شورای ملی نیز ۶ نفر، در بیست‌وسومین دوره، ۱۷ زن و در دوره بیست‌وچهارم، ۲۰ زن به مجلس راه یافتند (مسعودنیا و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۸۳-۵۸۲). مجلس سنا، برپایه قانون اساسی مشروطیت ایران، یکی از دو مجلس قانون‌گذاری ایران (در کنار مجلس شورای ملی) بود که از آغاز مشروطیت تا سال ۱۳۲۸ تشکیل نشد، اما از آن‌پس، در هفت دوره تشکیل شد و دو زن توانستند به آن راه یابند.

جریان فمینیستی در دوره پهلوی دوم نیز همانند پهلوی اول، دارای دو گرایش لیبرالیستی و سوسیالیستی است. «تشکیلات زنان ایران» در دوره پهلوی دوم، مهم‌ترین سازمان فمینیستی با مرام مارکسیستی بود. «روزنامه رستاخیز» متعلق به *ایراندخت تیمورتاش*، از جمله نشریه‌های دارای گرایش چپ و مارکسیستی در این دوره است که در کنار مسائل سیاسی، به مسائل مربوط به حقوق زنان نیز توجه داشت. شاخه زنان سازمان مجاهدین خلق نیز در دوره پهلوی دوم، دارای مرام مارکسیستی است، اما به دلیل غلبه مبارزه سیاسی با رژیم پهلوی بر طرح مسائل مربوط به حقوق زنان در آن سازمان، نمی‌توان شاخه زنان آن را گروهی فمینیستی با مرام مارکسیستی دانست (شمسی و نصیری، ۱۳۹۵: ۲۳۲).

با توجه به فراهم بودن شرایط سیاسی و اجتماعی در کشور، بیشتر سازمان‌ها و انجمن‌های فمینیستی در ایران دوره پهلوی دوم، گرایش‌های لیبرالیستی داشتند. «سازمان زنان ایران» و «شورای عالی زنان»، از مهم‌ترین نمایندگان گرایش لیبرالیستی جریان فمینیسم در این دوره به‌شمار می‌آمدند. جریان فمینیسم در این دوره، برای رسیدن به اهداف خود از روش‌های گوناگونی مانند روش‌های به‌اصطلاح

دموکراتیک به جای روش زور رضاخانی، آموزش به سبک غربی و توسعه مدارس جدید، خدمات خیریه، فعالیت‌های تبلیغاتی، ظرفیت دانشگاه و دانشجویان، هنر و هنرمند، و... استفاده می‌کردند.

درواقع، نقطه عطف جنبش‌های زنان در ایران با فرازهای سیاسی ایران پیوند مشترکی داشته و هر زمان حضور مردم و جناح‌ها در فعالیت‌های سیاسی گسترده‌تر بوده، امتیازگیری زنان نیز افزایش یافته است. افزون‌براین، زنان، چه در زمان پهلوی اول که پیوند محکمی با حکومت داشتند و چه در زمان پهلوی دوم که مجبور به گردهم آمدن در قالب «شورای عالی زنان ایران» شدند، از دولت مدرن بهره برده‌اند و توانسته‌اند به بخشی از خواسته‌های خود جامه عمل بپوشانند.

۶. ملی‌گرایی و جنبش زنان مصر

مصر، از بسیاری از جنبه‌ها، کشوری پیشرو در تجددطلبی، اصلاحات و آموزش، و همچنین، رشد جنبش‌های ناسیونالیستی، مقاومت در برابر امپریالیسم، و بیداری زنان به‌شمار می‌آید. همچنین، این کشور، جریان رفرمیستی در جهان اسلام را رهبری کرده است. قاهره، به‌سبب موقعیت راهبردی خود به‌لحاظ واقع شدن بین دو قاره آسیا و آفریقا و قرار داشتن در معرض جنبش‌های رادیکال و دگرگون‌کننده‌ای مانند انقلاب فرانسه، به مرکز جهانی ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های جدید تبدیل شده بود.

جوشش اصلاح‌طلبی و بیداری زنان در مصر با تلاش‌های فرمانروایان آن، یکی پس از دیگری، برای امروزی کردن آموزش، فرهنگ و نظام اداری کشور و نیز با رشد ناسیونالیسم و فعالیت‌های ضدامپریالیستی در دوره اشغال بریتانیا در پیوند بود.

۶-۱. انقلاب مصر و آغاز جنبش زنان

در مصر، ورود زنان به عرصه اجتماع و سیاست، تقریباً به‌گونه‌ای هم‌زمان رخ داد. در عرصه اجتماعی، ایجاد کانون‌های زنان و تلاش برای بهبود وضعیت اجتماعی آنان، نمونه‌هایی از این تلاش‌ها بود و در میدان سیاست نیز حضور زنان در انقلاب ۱۹۱۹ مصر و تلاش برای استقلال این کشور، پررنگ بود. حضور واقعی و توده‌ای زنان در صحنه سیاست، همواره با طرح خواسته‌های مترقی آن‌ها برای برابری همراه بوده است. جنبش زنان در مصر نیز از این قاعده مستثنا نیست.

انقلاب ۱۹۱۹ مصر، نتیجهٔ سلسله تظاهرات مردمی در برابر سیاست‌های بریتانیا در مصر پس از جنگ جهانی اول، به رهبری حزب وفد بود که در رأس آن، سعد زغلول و گروهی از سیاسی‌های سرشناس قرار داشتند. این اعتراض‌ها، به سبب نارضایتی مردم مصری از اشغال و سلطهٔ سیاسی کشورشان توسط بریتانیا و ورود فرهنگ و آداب و رسوم غربی به این کشور آغاز شد؛ سلطه‌ای که با فشار برای تغییر هویت ملی و تاریخی بسیار طولانی آن و از بین بردن ارزش‌های جامعه محلی همراه بود. دخالت بریتانیا در امور داخلی دولت مصر، لغو قانون اساسی، اجرایی کردن قیومیت بریتانیا بر مصر، اعلام حکومت نظامی، و تأثیر منفی حضور کشور بیگانه بر اقتصاد، سبب نارضایتی گستردهٔ عامه مردم شده بود.

رهبری جنبشی که به انقلاب ۱۹۱۹ منجر شد، بیش‌ازهمه با حزب لیبرال مسلک «وفد» و رهبرش، سعد زغلول، بود. هنگامی که بریتانیا خواستهٔ زغلول و وفدی‌ها را — که در انتخابات برگزار شده در مصر اکثریت آرا را به دست آورده بودند — نپذیرفت و در ۸ مارس ۱۹۱۹ وی را تبعید کرد، جنبشی توده‌ای در گرفت که دیگر کنترل آن از دست خود زغلول نیز خارج شد. توده مردم، مرد و زن، به خیابان‌ها ریختند و علیه حکومت استعماری شورش کردند. این تولد واقعی جنبش زنان در مصر بود و طولی نکشید که این جنبش، سازمان‌ها و رهبران خود را نیز پیدا کرد.

هدی شعراوی، رهبر اصلی جنبش زنان در این سال‌ها، نخستین بار با مشارکت فعال در مبارزه‌های ضد استعماری مردم مصر شناخته شد. مطالعهٔ زندگینامه او و تلاش‌های گسترده‌اش در مبارزه‌های ملی‌گرایانه در ابتدای قرن بیستم و انقلاب ۱۹۱۹، تشکیل حزب وفد و کمیته مرکزی زنان آن، و اقدام به تأسیس اتحادیه زنان مصر (کم‌گویان، ۲۰۰۸: ۵) نمونه‌هایی از مشارکت زنان و پیروزی آنان در نشان دادن شایستگی‌هایشان است (الهلال، ۱۳۴۵: ۶۵۲-۶۵۱).

در جریان شرکت در مبارزه‌های استقلال طلبانه مصر در سال ۱۹۱۹ و دستگیری سعد زغلول، رهبر مصر، تظاهرات اعتراض‌آمیز گسترده‌ای در سرتاسر کشور به راه افتاد. در همین فرایند، در ۱۶ مارس همان سال، زنان در خانهٔ شعراوی گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که برای مقامات انگلیسی نامه بنویسند. هدی شعراوی، نامه‌ای برای لیدی برنت، همسر سفیر انگلیس، نوشت و امضا کرد و بیش از ۳۵۰

زن به سرپرستی هدی شعراوی، به‌طور رسمی نامه را به دفتر رسمی انگلیس در مصر تحویل دادند.

زنان مصری، حتی از طبقات کارگر و کشاورز، در انقلاب ۱۹۱۹ شرکت گسترده‌ای داشتند و همراه با مردان در قطع سیم‌های تلفن و خرابکاری در خطوط راه‌آهن که مورد استفاده استعمارگران انگلیسی بود، مشارکت می‌کردند. حتی گروهی از همین زنان، دلاورانه به یکی از بازداشتگاه‌های انگلیسی که عده‌ای از انقلابی‌ها و میهن‌پرستان مصری در آن بازداشت بودند، هجوم بردند و تعداد زیادی از آن‌ها با گلوله‌های سربازان انگلیسی کشته و مجروح شدند؛ یکی از این زنان، شفیه محمد بود که از او به‌عنوان نماد ملی یاد شده است (سعداوی، ۱۳۵۹: ۳۱۲). در بازگشت سعد زغلول از تبعید، مردم استقبال بی نظیری از او کردند. زنان و دانش‌آموزان دختری نیز از قاهره و اسکندریه گرد هم آمدند و به این تظاهرات پیوستند. مردم، مسیری را پیمودند تا به خانه سعد رسیدند. زنان، با پرچم‌هایی در دست و درحالی‌که در صفوفی به‌هم چسبیده حرکت می‌کردند، به‌نام وطن و وفد شعار می‌دادند. احمد شفیق مدعی است که تعداد شرکت‌کنندگان در این تظاهرات، بیش از هزاران تن بوده است (شفیق، ۱۹۲۷: ۴۸-۹).

رهبر انقلاب، سعد زغلول، به مشارکت زنان در انقلاب توجه داشت و بر نقش مؤثر آن‌ها صحنه گذاشت. زغلول در خانه ملت و در فوریه ۱۹۲۴ گفت، از طرفداران آزادی زنان هستم و به آن رضایت دارم؛ بدون این آزادی نمی‌توانیم به بلوغ نهایی خود دست پیدا کنیم؛ به این مورد یقین دارم. وی پس‌از آن، به نقش زن مصری در جنبش ملی‌گرایی و انقلاب مصر اشاره کرد و این نقش را بزرگ و مفید خواند. از آن‌ها استمرار در راه خواست و آینده را برایشان با پیروزی همراه دانست (الجزیری، ۱۹۲۷: ۷۳-۶۸).

باوجود تأیید آزادی اجتماعی زنان، آزادی سیاسی و مشارکت آن‌ها در انتخابات مورد تأیید قرار نگرفت. سعد زغلول، آن‌ها را برای شرکت در انقلاب تشویق کرد، اما هیچ وعده‌ای برای تغییر وضعیت ایشان داده نشد. تمام این فعالیت‌ها و تلاش‌های زنان در زمان استقلال مصر فراموش شد و ملی‌گرایان به قول‌های خود درباره زنان عمل نکردند؛ به‌عنوان نمونه، حق رأی و مجوز شرکت در

پارلمان (به‌جز به همسران وزرا و مقامات عالی‌رتبه) به زنان داده نشد. این رخداد، زنان را از تغییرات جدید ناامید کرد؛ در نتیجه، تصمیم گرفتند خود، آستین بالا زده و برای تغییر اجتماعی به‌نفع زن تلاش کنند؛ براین اساس، سازمان‌های زنان ایجاد و تلاش برای سازمان‌دهی فعالیت‌های زنان پیشرو در جنبش زنان آغاز شد. جنبش زنان با واکنش‌های گوناگون ملی‌گرایان روبه‌رو بود؛ رادیکال‌ها مخالف ورود زنان به مسائل سیاسی و اجتماعی بودند و آن را تقلیدی از غرب می‌دانستند، درحالی‌که ناسیونالیست‌های لیبرال، طرفداران آزادی‌های زنان بودند، «حرب‌الوطنی» به رهبری مصطفی کامل، با جنبش زنان مخالف بود و «حرب‌الامه» به رهبری احمد لطیفی/السعيد، از جنبش زنان حمایت می‌کرد.

۲-۶. انجمن‌ها و سازمان‌های زنان برای کسب برابری حقوق سیاسی

سازمان‌های زنان از سال‌ها پیش از انقلاب ایجاد شده بودند؛ «انجمن روشنگری» و «انجمن رنسانس» دو نمونه از این سازمان‌ها بودند که بیشتر جنبه خیریه و محافظه‌کارانه داشتند و چندان گسترده نبودند، اما فعالیت این انجمن‌ها کافی نبود؛ بنابراین، این‌بار جنبش زنان در مصر با ایجاد انجمن‌ها و تأسیس نشریه‌های نیرومند و نوشتن کتاب‌های گوناگون، شروع به ایجاد سازمان‌هایی برای بالا بردن سطح فکری زنان کرد. نخستین انجمنی که در این زمینه به‌گونه‌ای گسترده و جدی شروع به کار کرد و اثر بسیاری نیز داشت، «اتحادیه فمینیستی مصر»، به‌عنوان نخستین سازمان زنان در این کشور بود که در سال ۱۹۲۳ به رهبری هدی شعراوی ایجاد شد (بونای^۱، ۲۰۰۰: ۲۱). این انجمن، در پی اقدام زنانی تأسیس شد که از ابتدای مبارزه‌های ملی‌گرایان، هم‌پای آنان شروع به فعالیت کردند و در نتیجه، دارای تجربه سیاسی شده و توقعاتشان به‌تدریج بالا رفته بود و اکنون با پافشاری زیاد معتقد بودند، آزادی ملی بدون آزادی زنان کامل نمی‌شود. گفته می‌شود، علت تأسیس انجمن یادشده توسط شعراوی، عدم تمایل وفد به دادن حق رأی به زنان بود و گویا شعراوی، این انجمن را با هدف مبارزه برای کسب حق رأی زنان بنیاد نهاد (احمد، ۱۳۹۶: ۲۲۰). این انجمن، با کمک دوستان شعراوی یعنی، سیره نبوی و نبوسه

موسی ایجاد شد (وارناک، ۱۳۸۱: ۳۱۱). اتحادیه فمینیستی مصر، بحث‌های خود برای حقوق زنان را برپایه ناسیونالیسم و مدرنیسم اسلامی استوار کرد. فمینیسم هدی شعراوی، سزا نبرای، و دیگران در اتحادیه فمینیستی مصر، فمینیسم لیبرال رادیکال نامیده می‌شد؛ فمینیسمی که خواهان آزادی و برابری زن در جامعه بود. این به معنای درخواست حقوق شهروندی برابر با مردان و برداشتن قوانینی است که موجب تبعیض علیه زنان می‌شود (آبوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۸۷). این انجمن، گاهی تاکتیک‌های خشن نظامی و تظاهرات خیابانی را به کار می‌برد؛ تاحدی که حتی برخی از اعضای آن، در سال ۱۹۳۰ زندانی شدند (شادلو، ۱۳۷۷: ۸۷).

اتحادیه فمینیستی مصر، به دلیل اینکه از تمام زنان مصری (اعم از مسلمان و مسیحی) حمایت می‌کرد، از بسیاری از انجمن‌های مشابه موفق‌تر بود. این انجمن به گونه‌ای محافظه کارانه، راه سکولاریسم را درپیش گرفت (بونای، ۲۰۰۰: ۲۴-۲۳). این انجمن، دارای دو روزنامه «زن مصر» و «المصريه» بود و نشریه‌های وابسته به آن که در ابتدا به زبان فرانسوی چاپ می‌شدند، بعدها به زبان عربی تغییر پیدا کردند. به لحاظ فکری نیز رادیکالیسم این نشریه به زحمت از تبلیغ اصلاحاتی که دولت آتاتورک در ترکیه نوپا انجام داده بود و لزوم نوزایی در اسلام فراتر می‌رفت؛ به عنوان نمونه، سیزه نابارای، سردبیر «زن مصری»، در سال ۱۹۲۷ این گونه نوشت که «فمینیست‌های مصر، احترام بسیاری برای مذهب خود قائلند، زیرا خواهان اجرای روح واقعی آن هستند» (عزیزی، ۲۰۱۱). «اتحادیه فمینیستی»، با پیشرفت فمینیسم عربی به طور کلی به نتایج بهتری دست یافت و در سال ۱۹۴۴ «اتحاد فمینیست عرب»، به رهبری شعراوی، در قاهره تأسیس شد (شادلو، ۱۳۷۷: ۸۸-۸۷). تا زمان مرگ شعراوی، انجمن‌های فمینیستی مصر شاهد موفقیت‌های زنان در بخش‌های ملی، به ویژه آموزش و کار، بودند.

فمینیسم شعراوی، رهبر جنبش زنان، به لحاظ سیاسی، ناسیونالیستی بود. او مخالف سلطه انگلستان بود؛ به همان معنا که روشنفکران لیبرال متعلق به طبقه او و طبقات متوسط بالا با آن مخالف بودند، نه همچون گروه‌ها و احزاب دیگر برخوردار از پایگاه توده‌ای که با بریتانیا و هرآنچه غربی بود، به شدت مخالفت می‌کردند. روی هم رفته، این موضع به معنای حمایت از اصلاحات تدریجی معطوف

به آزادی سیاسی کامل از قید سلطه بریتانیا، پذیرش نهادهای سیاسی غربی، و فهم سکولاریستی از دولت بود. دیدگاه شعراوی به‌لحاظ فرهنگی و فمینیستی، از غرب و دیدگاه غربی و ترجیح راه‌ورسم‌های غربی به‌عنوان راه‌ورسم‌هایی پیشرفته‌تر و «متمدنانه‌تر» از راه‌ورسم‌های بومی تأثیر پذیرفته بود. این گرایش برپایه جزئیاتی که در زندگی‌نامه خودنوشت او آمده است، تأیید می‌شود.

۳-۶. جنبش و احزاب رادیکال

موج بعدی فعالیت فمینیستی در مصر که پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد، بسیار متفاوت بود. در آن سال‌های پرتلاطم، نظام «مستقل» مصر به‌کلی ورشکسته شده بود و از همه‌سو در محاصره جنبش‌های گسترده اجتماعی و ترقی‌خواهانه بود. جنبش زنان قدرتمندی نیز شکل گرفته بود که احساس می‌کرد، رفتارهای قدیمی مانند کارهای شعراوی و «اتحادیه فمینیست‌ها» دیگر به‌کار نمی‌آید. کسی شک نداشت که کمک خیریه به زنان و برپایی درمانگاه‌های بهداشتی ویژه آنان مفید است، اما چنین خواسته‌هایی را کافی نمی‌دانستند. رشد کمونیسم در جهان عرب و بالا گرفتن جنبش‌های سوسیالیستی در سراسر جهان سوم نیز بر این موج تأثیر داشت و رنگ بسیار چپ‌گرایانه و رادیکالی به آن داده بود؛ در نتیجه، به‌تدریج تعداد بیشتری از زنان، جذب فعالیت‌های سیاسی شدند. بانوان با پشتکار فراوان در پی دستیابی به حقوق سیاسی خویش بودند و این مبارزه‌ها گاهی سبب درگیر شدن با حکومت می‌شد.

تعدادی از اعضای اتحادیه فمینیستی مصر مانند نعمت رشید و دریه شفیق به‌ترتیب «حزب فمینیست ملی»^۱ و «بنت‌النیل»^۲ یا دختر نیل را در سال ۱۹۴۸ بنیان‌گذاری کردند. نعمت رشید، بنیان‌گذار حزب فمینیست ملی، روزنامه‌نگار «زن مصری» و از سردبیران روزنامه «فری‌المصریه» بود. حزب او در نظر داشت مبارزه برای کسب حقوق سیاسی زنان را افزایش دهد. «حزب فمینیست ملی» به منظور گسترش سواد و آموزش در زمینه بهداشت، میان زنان طبقه پایین قاهره فعالیت می‌کرد و مدافع سقط‌جنین و کنترل زادوولد بود؛ البته این حزب، زیاد مورد توجه

1. NFP

2. DNU

عمومی قرار نگرفت. شاید دلیل این کم‌اقبالی، این بود که برنامه‌های آن بیشتر به مسائل آموزشی و بهداشتی محدود می‌شد و به مسائل روز توجهی نشان نمی‌داد، درحالی‌که سازمان «بنت‌النیل» با توجه کردن به مسائلی چون حق سیاسی زنان و همچنین مسئله داغ آن زمان، یعنی فلسطین، توانسته بود گروه‌های بیشتری از زنان را به‌خود جذب کند. «حزب فمینیستی ملی» بیشتر از اعضای طبقه متوسط و دربرگیرنده حقوق‌دانان، روزنامه‌نگاران، نویسندگان، و معلمان بود و اگرچه اعضا و برنامه کار آن بیانگر دیدگاه‌های فمینیستی گسترده‌ای بود، از جذابیتی که سازمان مردم‌گرای دریه شفیق داشت، برخوردار نبود (شادلو، ۱۳۷۷: ۹۰).

این دو انجمن، برای گسترش سواد و بهداشت در میان تهیدستان، اصلاح قوانین خانواده، حق تحصیلات و کار، حق رأی، و... برای زنان تلاش می‌کردند، اما به گفته کاندیاتی^۱، دریه شفیق، بسیار فعال بود و «دختر نیل» نیز نسبت به «حزب فمینیست ملی» بزرگ‌تر و دارای فعالیت‌های بیشتر و عمر طولانی‌تری بود و شعبه‌های فعالی در سرتاسر کشور داشت، درحالی‌که «حزب فمینیست ملی»، انجمنی محدود به قاهره با فعالیت‌های محدود خیریه‌ای بود و علاقه‌ای به اهداف سیاسی نداشت؛ البته اخوان المسلمین با هردو سازمان، مخالفت و دشمنی داشت (کاندیاتی، ۱۹۹۱: ۲۱۲).

۴-۶. جنبش زنان در دوره حکومت عبدالناصر

ناصر در مدت حکومت داری، سیاست دوری از کشورهای غربی و نزدیکی به بلوک شرق، به‌ویژه شوروی، را درپیش گرفت؛ بنابراین، در طول ریاست‌جمهوری ناصر یک حکومت چپ‌گرا روی کار بود که بیشتر عملکردهای آن، به‌نوعی، سرمشق‌گرفته از کشورهای کمونیستی و سوسیالیستی آن زمان بود. این حکومت چپ‌گرا، تأثیر مستقیمی بر جنبش زنان مصر داشت (ناتینگ، ۱۳۵۳: ۵۶).

در دوره حکومت جمال عبدالناصر، به‌سبب کنترل شدید دولتی بر فعالیت‌های سیاسی و ممنوعیت فعالیت هرگونه سازمان مستقل در کشور، فعالیت زنان، به موضوع‌های مربوط به رفاه اجتماعی محدود شد و تنها زیر نظر وزارت امور

1. Kandiyati

اجتماعی به گونه‌ای بسیار محدود و در شکلی دولتی ادامه پیدا کرد. با این همه، موقعیت زنان در طول دوره ریاست جمهوری ناصر، دستخوش دگرگونی‌های زیادی شد که اجباری شدن برابری اجتماعی برای زنان و افزایش شانس فعالیت آن‌ها در امور اجتماعی و فعالیت اقتصادی البته به گونه‌ای محدود به سلطه و خواست دولت- نمونه‌هایی از این دگرگونی‌ها به شمار می‌آیند.

ناصر در راستای بهبود وضعیت زنان، گام‌های بلندی برداشت؛ به عنوان نمونه، حق رأی دادن و برگزیده شدن زنان (که بانوان از سال ۱۹۲۳ به گونه‌ای جدی برای رسیدن به آن تلاش می‌کردند) را به آن‌ها اعطا کرد که گام بزرگی برای رسیدن زنان به حقوقشان به شمار می‌آمد. ناصر به زنان، حقوقی برای کار و اشتغال داد و به گونه‌ای گسترده به زنان تحصیل کرده فرصت اشتغال بخشید و در این دوره بود که زنان برای نخستین بار مجوز ورود به احزاب سیاسی را به دست آوردند. البته در همین دوره، هیچ سازمان و حزبی اجازه کار و فعالیت مستقل (از دولت) - خواه در مورد زنان و خواه در مورد مردان - نداشت. دیدگاه‌های متفاوتی در مورد وضعیت زنان در دوره ناصر وجود دارد و بسیاری از بانوانی که با آن‌ها مصاحبه شده است، بر این نظر بوده‌اند که دستاوردهای حکومت ناصر در اصلاح و بهبود وضعیت اجتماعی زنان در متن جامعه - به ویژه در راستای ایجاد برابری و عدالت اجتماعی - بسیار زیاد بوده است. افزون‌براین، بعضی از زنان که در دوران ناصر، دختران نوجوان یا زنان جوانی بوده‌اند، با این بحث که او یک اصلاح‌گر عرصه حقوق زنان به شمار می‌آید، مخالف بودند (یاری، ۱۳۸۸: ۱۵۸). در واقع، ناصر از زنان تنها به عنوان وسیله تبلیغاتی‌ای برای خودش استفاده می‌کرد. او نیز مانند بیشتر سوسیالیست‌ها و چپ‌گراها، جنبش زنان را تنها یک کپی‌برداری از دنیای سرمایه‌داری می‌دانست و با استقلال آن مخالف بود. میدان دادن به زنان برای ورود به عرصه جامعه - به ویژه به لحاظ اقتصادی - تنها استفاده ابزاری داشت. فعالیت زنان و آزادی آنان، تنها زیر نظر دولت امکان‌پذیر می‌شد. این ایرادی است که می‌توان به تمام دولت‌ها، احزاب، و افراد دارای گرایش‌های چپ گرفت و عبدالناصر نیز از این قاعده مستثنا نیست.

مبارزه‌های دموکراتیک و ناسیونالیستی اولیه در مصر، موجب بروز درگیری‌های

روشنفکرانه در مورد وضعیت زنان، حرکت به‌سوی دستیابی زنان به تحصیل، و بروز آگاهی فمینیستی (در قالب نشریه‌های فمینیستی)، تقاضا برای کسب حق رأی و حقوق دیگر، و حضور زنانی از همه طبقات در شورش‌ها و تظاهرات خیابانی ضد بریتانیایی شد. با این حال، انتظارات سال‌های نخست برآورده نشد. با اینکه مصر در میان کشورهای آسیایی و آفریقایی، نخستین کشوری بود که در معرض جریان‌های فکری اروپایی قرار گرفت، ساختار داخلی جامعه سنتی — دربردارنده استبداد و تعصب مذهبی — در طول دوره مورد بحث چیرگی خود را حفظ کرد و به این ترتیب، تلاش برای دستیابی به دگرگونی‌های رادیکال ناموفق بود.

نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش، استخراج شباهت‌ها و تفاوت‌های بین جنبش زنان در ایران و مصر است که عبارتند از:

۱. در طول قرن ۱۹، موقعیت زنان در مصر و ایران متفاوت بود. در مصر، مسئله زن ابتدا توسط استعمارگران و سپس، خود مصری‌ها مطرح شد و پیشرفت‌هایی نیز در زمینه تحصیل دختران به دست آمد. در ایران چنین نبود و دست کم در ظاهر — بحثی درنگرفت، ولی نکته جالب توجه این است که در هر دو کشور، جنبش زنان، خرده جنبشی برآمده از یک جنبش بزرگ‌تر بود. همچنین، جرقه‌ای که موجب شعله‌ور شدن حرکت زنان شد، ملی‌گرایی و احساس وطن‌خواهی بود که تقریباً هم‌زمان با هم آغاز شد. جنبش زنان در ایران در بطن انقلاب مشروطیت رخ داد و رشد کرد و جنبش زنان مصر، در فرایند استقلال مصر و انقلاب ۱۹۱۹ در این کشور بروز کرد؛

۲. جنبش زنان در هر دو کشور، برای آزادی در کنار مبارزه‌های ملی‌گرایانه به منظور دستیابی به استقلال سیاسی، مطالبه هویت ملی، و نوسازی جامعه شکل گرفته است. در طول دوره مورد بررسی، کشورهای مورد نظر کوشیدند خود را از سلطه امپریالیسم رها کنند. هر دو کشور با واقعیت غلبه و اشغال یا تجاوز بیگانگان روبه‌رو شده و به شکل‌های متفاوتی مقاومت کرده بودند، اما مقاومتشان دو ویژگی مشترک داشت: نخست، گرایش به انجام اصلاحات داخلی در راستای نوسازی

جامعه‌شان که آن را برای پیروزی در مبارزه با امپریالیسم ضروری می‌دانستند، و دوم، دستیابی به هویت ملی به گونه‌ای که مردم را در مقابل امپریالیسم تجهیز می‌کرد. این نیروها در هردو کشور موردبررسی دیده می‌شوند؛

۳. با بررسی ویژگی‌های زنان فعال در این جنبش در کشورهای مصر و ایران، با یک شباهت عمده روبه‌رو می‌شویم و آن طبقاتی است که زنان فعال در این جنبش از آن برخاسته‌اند. در هردو کشور، زنان فعال در جنبش زنان، از طبقات مرفه شهری یا طبقات متوسط روبه‌بالای جامعه بودند. با این حال و با وجود اینکه جنبش زنان در این کشورها برخاسته از قشر ثروتمند جامعه بوده است، اهدافی که این زنان پیگیری می‌کردند، اهدافی نبود که تحولات و پیشرفت را تنها برای همین طبقه بخواهد. زنان، چه در ایران و چه در مصر، خواستار تحولات در کل اقصای جامعه بودند و بیشتر به اقشار ضعیف و کم‌درآمد جامعه توجه داشتند. اگرچه این اهداف در ایران و در دوره پهلوی، تاحدودی به شعار تبدیل شد و کمتر به طبقات پایین شهری و روستاها توجه می‌شد که دلیل آن، کوتاهی دولت‌ها بود، نه تغییر در اهداف زنان فعال در جنبش زنان؛

۴. همان‌گونه که اشاره شد، در مصر، جریان ملی‌گرایی با استقلال‌طلبی این کشور و مبارزه با امپریالیسم بریتانیا گره خورد و جنبش زنان مصر که زاده همین جریان بود، از گروه‌های ملی‌گرای مصری نیز بسیار تأثیر پذیرفته بود. هدی شعراوی — که از دید بسیاری از صاحب‌نظران، رهبر واقعی جنبش زنان مصر به‌شمار می‌آید — تنها دو ماه پس از تشکیل «حزب وفد» در سال ۱۹۱۹، کمیته مرکزی زنان حزب وفد را تشکیل داد و در سال ۱۹۲۳، یعنی چهار سال پس از آن بود که اقدام به بنیان‌گذاری «اتحادیه زنان مصر» کرد.

البته جریان ملی‌گرایی در مصر، از برخی جنبه‌ها به‌سود زنان فعال در جنبش زنان و از برخی جنبه‌ها نیز به‌زیان آن‌ها کار می‌کرد. همان‌گونه که اشاره شد، درحالی که گروه‌هایی از ملی‌گرایان، از زنان و آزادی و حقوق آنان دفاع می‌کردند، گروه‌های دیگری بودند که به‌شدت با آن مخالفت می‌کردند. آن‌ها جنبش زنان را زاده و دست‌آویز غرب برای چپاول هرچه‌بیشتر جوامع مسلمان می‌دانستند؛ با این حال، نه طرفداران جنبش زنان و نه مخالفان آن، هرگز سخنان خود را از حد

حرف فراتر نبردند و درعمل، به خواسته های زنان توجهی نکردند؛ چنان که در پی تشکیل پارلمان و تنظیم قانون اساسی جدید پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۹، به زنان حق رأی داده نشد و زنان و حقوقشان نادیده گرفته شدند.

پس از انقلاب ۱۹۵۳ و روی کار آمدن عبدالناصر و برپایی ناسیونالیسم عربی در کشورهای عربی مانند مصر، دگرگونی هایی در جایگاه زنان ازجمله دادن حق رأی به آنان رخ داد، اما این اقدامات کاملاً دولتی بودند و به هیچ روی جنبه مردمی نداشتند. اگرچه بسیاری از حقوقی که زنان سال ها برای آن جنگیده بودند، به آنها داده شد، درعمل، جنبش زنان در این دوره متوقف شد. بسیاری از زنان فعال در جنبش زنان (مانند دریا شفیق) به زندان افتادند و از جامعه طرد شدند. تنها ظاهر جامعه بود که باز هم به تقلید از غرب و این بار شوروی، چهره عوض می کرد و درعمل، عبدالناصر هرگز به راستی طرفدار آزادی زنان و حقوقشان نبود.

در ایران، جریان ملی گرایی در دوره قاجاریه و با انقلاب مشروطیت آغاز شد، اما هرگز سبب تشکیل یک حکومت ناسیونالیستی در ایران نشد. اوج فعالیت های ملی گرایانه و تأثیرات آن بر تاریخ ایران، با مطرح شدن موضوع ملی شدن نفت ایران و روی کار آمدن مصدق در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی شمسی همراه بود. زنان فعال در جنبش زنان، در دوره کوتاه پس از سقوط رضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد، دوشادوش هم وطنانشان وارد مبارزه با امپریالیسم انگلیس شدند و با طرفداری از دولت مصدق، خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند. برای نمونه، در جریان فروش اوراق قرضه ملی از سوی دکتر مصدق (به منظور کم کردن فشارهای اقتصادی در جامعه) درحالی که محمدرضا پهلوی، دو میلیون ریال و دکتر مصدق، دویست و پنجاه هزار ریال اوراق قرضه ملی خریداری کرده بودند، یکی از جمعیت های فعال جنبش زنان، یعنی «جمعیت زنان ایران» با فروش این اوراق به زنان، یک میلیون و صد و هشت هزار ریال گردآوری کرد، اما زمانی که مصدق تصمیم به اصلاح قانون انتخابات گرفت، درعمل، زنان فراموش شدند و تلاش های بسیار ایشان برای حق رأی به جایی نرسید.

۵. خواسته های جنبش زنان در هردو کشور، تقریباً یکسان بود: تساوی حقوق زنان، رفع تبعیض، و حق رأی؛ بنابراین، این نکته که خانم نوال سعداوی بیان

می‌دارد حقیقت دارد که «با اینکه زنان در کشورهای خاورمیانه همواره عنصری اساسی از نهضت‌های رهایی‌بخش ملی بوده‌اند و دوشادوش مردان در مبارزه‌ها مشارکت جسته‌اند، نظام‌های حکومتی جدید، اعم از دموکراتیک ملی یا سوسیالیست، آن‌گاه که بر مسند قدرت استقرار یافته‌اند، در اقدام به بهبود موقعیت اجتماعی زنان، کوتاهی کرده‌اند (سعداوی، ۱۳۵۹: ۲۵).

جدول شماره (۱). مقایسه جنبش زنان ایران و مصر

شاخص	ایران	مصر
عامل تأثیرگذار در پویای جنبش	رواج اندیشه‌های نوگرایانه و ناسیونالیستی	رواج اندیشه‌های نوگرایانه و ناسیونالیستی
شروع جنبش	همراهی در فرایند نهضت مشروطه (۱۲۸۵ ه.ش)	شرکت در مبارزه‌های استقلال طلبانه مصر (۱۹۱۹)
کنشگران	صدیقه دولت‌آبادی، هاجر تربیت، فاطمه سیاح، صفیه فیروز، بدرالملوک بامداد	هدی شعراوی، نعمت رشید، دریه شفیق، سیره نبوی، و نبوسه موسی
انجمن‌ها و سازمان‌ها	انجمن آزادی زن، اتحادیه غیبی نسوان، انجمن نسوان، انجمن مخدرات وطن، کانون بانوان، حزب زنان ایران، سازمان زنان ایران و شورای عالی زنان	انجمن روشنگری مصری، انجمن رنسانس زن مصری، انجمن مادران آینده، انجمن جدید، جمعیت المرأه، حزب زنان وطنی، و دختر نیل
هدف از تشکیل انجمن‌ها و اتحادیه‌ها	در همکاری با دولت برای پیشرفت زنان و در مواردی در تضاد با دولت برای اعمال فشار و کسب امتیاز	تحت فشار قرار دادن دولت‌ها برای کسب امتیاز
نحوه تعامل با دولت	اعمال فشارهای غیرمستقیم	اعمال فشارهای مستقیم
میزان پیشرفت انجمن‌ها	در حد انجمن باقی ماند	به حزب سیاسی تبدیل شد (حزب فمینیست ملی و دختر نیل)
نحوه مشارکت انجمن زنان با دولت	بیشتر همگرایی با دولت، به‌ویژه در دوره پهلوی اول و اواخر پهلوی دوم	عدم همکاری با دولت
تعامل احزاب	هم رادیکال‌ها و هم لیبرال‌ها موافق احقاق حقوق زنان	رادیکال‌ها مخالف و لیبرال‌ها موافق احقاق حقوق زنان
همکاری با دولت	همکاری تنگاتنگ با دولت	مبارزه سرسختانه و گاه نظامی با دولت
طبقات زنان فعال در جنبش	طبقات متوسط روبه بالا و مرفه شهری	قشر ثروتمند جامعه

منبع: یافته‌های پژوهش

جنبش زنان در هر دو کشور ایران و مصر، در فرایند تحولات سیاسی-اجتماعی ناشی از احساسات ناسیونالیستی و نوگرایانه شکل گرفت. جنبش زنان در ایران در بطن انقلاب مشروطیت رشد کرد و در مصر با انقلاب استقلال طلبانه مردم در مقابل استعمار انگلیس بود که این جنبش پدیدار شد. زنان، در پی تحولات ایجادشده در کشورهای خاورمیانه، از جمله ایران و مصر، به تدریج تجربه‌های جدیدی به دست آوردند. چاپ نشریه، ایجاد مدرسه‌هایی به سبک نوین اروپایی، فرستادن دانشجوی به

غرب، و آشنایی مردم این کشورها با تحولات جهانی، راه را برای آشنایی زنان با حقوق انسانی‌شان باز کرد و خودبه‌خود، زمینه‌ساز طرح خواسته‌های جدید از سوی زنان، برای تغییر وضعیتشان شد. به تدریج، نشریه‌ها و انجمن‌های ویژه زنان که اهدافی چون از بین بردن بی‌سوادی در زنان، کسب حق رأی برای زنان، تغییر در وضعیت کار و اشتغال زنان، و... را دنبال می‌کردند، راه را برای گسترش فعالیت زنان در بیرون از خانه گشودند.

در هردو کشور، زنان با وجود تلاش‌هایی که برای پیروزی این انقلاب‌ها (یعنی انقلاب مشروطیت ایران و انقلاب استقلال طلبانه ۱۹۱۹ مصر) انجام دادند، خیلی زود از سوی مردان و سیاست‌مداران به فراموشی سپرده شدند و هرگز حقوقی چون حقوق اعضای دیگر جامعه به دست نیاوردند و همین امر موجب شد که زنان فعال در جنبش زنان، درصدد استقلال، تلاش، و مبارزه برای کسب حقوق خویش برآیند. با بررسی دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های زنان در مصر و ایران، درمی‌یابیم که مصر تقریباً در تمام دستاوردهای زنان نسبت به ایران موفق‌تر و پیشروتر بوده است. در عرصه سیاسی نیز دستاوردهای زنان مصر بیشتر بوده و نسبت به ایرانیان، موفقیت بیشتری کسب کرده‌اند.

استفاده از تجربه‌های هریک از این جنبش‌ها، حتی با فرض پذیرش تفاوت‌های بنیادین و اعتقادی، می‌تواند این امیدواری را ایجاد کند که تجربه‌های نادرست، تکرار نشوند. هریک از این جنبش‌ها می‌تواند در جهان دوقطبی شیعی و سنی، سبب تحول شگرفی در کشورهای اسلامی این منطقه پرآشوب شود.*

منابع

- احمد، لیلا (۱۳۹۲)، *زنان و جنسیت در اسلام*، ترجمه فاطمه صادقی، تهران: نگاه معاصر.
- احمدی خراسانی، نوشین؛ اردلان، پروین (۱۳۸۲)، *فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران*، تهران: توسعه.
- اسماعیلی، رضا (۱۳۷۹)، «فرهنگ و جنسیت»، *مجله فرهنگ اصفهان*، شماره ۱۷ و ۱۸، ۱۶۸-۱۸۴.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم، نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، ج ۱، تهران: تمدن ایرانی.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۹۱)، *ناسیونالیسم و مدرنیسم*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: ثالث.
- افخمی، مهناز (۱۳۸۲)، *جامعه، دولت و جنبش زنان (۱۳۵۷-۱۳۴۲)*، تهران: بنیاد مطالعات ایران.
- انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (۱۳۸۳)، *زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی زنده‌یاد دکتر فاطمه سیاح*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- انصاف‌پور، غلام‌رضا (۱۳۴۸)، *حقوق و مقام زن*، تهران: میهن.
- اوزکریملی، اوموت (۱۳۸۳)، *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، چاپ اول، تهران: تمدن ایرانی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلانی، تهران: نی.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶)، *فرهنگ و هویت ایرانی و جهانی شدن*، تهران: تمدن ایرانی (وابسته به مؤسسه مطالعات ملی).
- آفاری، ژانت (۱۳۷۷)، *انجمن‌های نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه*، ترجمه جواد یوسفیان، تهران: نشر بانو.
- بابایی زارچ، علی‌محمد (۱۳۸۳)، *امت و ملت در اندیشه امام خمینی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۴۷)، *زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، ج ۲، تهران: ابن‌سینا.
- بران، صدیقه (۱۳۸۱)، *سیر تاریخی نشریات زنان در ایران معاصر*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- بیات، و دیگران (۱۳۸۱)، *فرهنگ واژه‌ها؛ درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر*، قم:

مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.

تهران مصور (۱۳۳۰)، «زنان شرافتمند در رستاخیز ایران شرکت کردند»، مجله تهران مصور، شماره ۴۳۹.

الجزیری، محمدابراهیم (۱۹۲۷)، آثار سعد زغلول عنهاد وزارة الشعب، الجزء الأول، قاهره: مطبعة دارالکتب المصریه.

حاضری، علی محمد؛ حاضری، نعیم (۱۳۹۱)، «تحلیل جامعه‌شناختی تنوع جنبش زنان در کشورهای اسلامی منطقه»، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره ۶، شماره ۲.

خسروپناه، محمدحسین (۱۳۸۲)، هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی، تهران: پیام امروز.

دلریش، بشری (۱۳۷۶)، زن در دوره قاجاریه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

رمضان نرگسی، رضا (۱۳۸۳)، «زنان در تاریخ معاصر؛ صدیقه دولت‌آبادی»، ماهنامه علمی، فرهنگی، و اجتماعی زنان حوراء، شماره ۴.

سارسه، میشلریو (۱۳۸۵)، تاریخ فمینیسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

ساناساریان، الیزا (۱۳۸۴)، جنبش حقوق زنان در ایران (طغیان، افول، و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۱۳۵۷)، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: اختران.

سعداوی، نوال (۱۳۵۹)، چهره عریان زن عرب، ترجمه مجید فروتن و رحیم مرادی، تهران: روزبهان.

شادلو، شیده (۱۳۷۷)، سیمای زن در جهان مصر، تهران: زیتون.

شفیق، احمد (۱۹۲۷)، حولیات مصر السیاسیه، مصر: مطبعة شفیق پاشا.

شمسی، عبدالله؛ نصیری، علی اصغر (۱۳۹۵)، جریان‌شناسی فکری-فرهنگی فمینیسم در ایران معاصر، پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)، قم: زمزم هدایت.

صادقی، فاطمه (۱۳۸۴)، کتاب جنسیت، ناسیونالیسم و تجدید در ایران، تهران: قصیده‌سرا.

عمید، حسن (۱۳۷۷)، فرهنگ عمید، جلد دوم، تهران: سخن.

فتحی، مریم (۱۳۸۳)، کانون بانوان؛ با رویکردی به ریشه‌های تاریخی حرکت‌های زنان در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخی معاصر ایران.

کار، مهرانگیز (۱۳۷۶)، حقوق سیاسی زنان ایران، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

گودرزی، حسین؛ میرمحمدی، داوود (۱۳۸۳)، گفتارهایی درباره زبان و هویت، تهران: تمدن ایرانی (وابسته به مؤسسه مطالعات ملی).

گیبرنا، مونسترات (۱۳۷۸)، مکاتب ناسیونالیسم، ترجمه امیرمسعود اجتهادی، ج ۱، تهران: وزارت امور خارجه.

ماتیل، الکساندر (۱۳۸۳)، دایره‌المعارف ناسیونالیسم، ترجمه نورالله مرادی، کامران فانی، و محبوبه مرادی، تهران: وزارت امور خارجه.

مذاکرات مجلس شورای ملی (۱۳۳۱)، جلسه‌های ۸ و ۴۸، شماره ۲۳۱۳، سال هشتم، دوره هفدهم، مجلس شورای ملی.

ناتینگ، آنتونی (۱۳۵۳)، ناصر، ترجمه عبدالله گله‌داری، تهران: امیرکبیر.

ندای ایرانی، (۳۰ دی ۱۳۳۰)، «متن پیام شورای زنان ایران که در رادیو تهران ایراد شد».
 وارناک، فرنی و دیگران (۱۳۸۱)، *زنان خاورمیانه سخن می‌گویند*، ترجمه منیژه شیخ‌جوادی
 (بهزاد)، تهران: پیکان.
 یاری، یاسمن (۱۳۸۸)، «جنبش زنان ایران و مصر بعد از جنگ جهانی دوم تا انقلاب
 اسلامی ایران»، *پایان‌نامه کارشناسی/ارشد*، دانشگاه شیراز.
 _____ (۱۳۸۸)، «جنبش زنان مصر و حق مشارکت سیاسی (۱۹۸۰-۱۹۴۵)»، *مطالعات
 خاورمیانه*، شماره ۵۶.

Ahmed, Leila (1992), *Woman and Gender in Islam*, New Haven & London: Yale University press.

Al Ali, Nadjie (2000), *Secularism Gender and the State in the Middle east*, Cambridge University Press.

Bonnie. G Smith (2000), *Global Feminisms Since 1945*, Londen: Routledg.

Gellner, Ernest (1983), *Nation and Nationalism*, Basil Blackwell, Oxford.

Kandiyati, Deniz (1991), *Women, Islam & the State*, Philadelfia: Temple Universiti Press.

Lannau, Jacob (1953), *Parliaments and Parties in Egypt*, Telaviv: The Israel Puplishing House.

Nikki R. Keddie (2007), *Women in the Middle East: Past and Present*. Princeton, New jersey: .Princeton University Press.

Paidar, Parvin (1996), "Feminism and Islam in Iran", in: Deniz Kandiyoti (ed), *Gendering the Middle East*, I.B. Tauris, London.

Tilly, Charles (1993), *The Formation of National States in Western Europe*, Princeton, N.J.: Princeton University Press.

Yuval-Davis, Nira and Anthias, Floya (eds) (1989), *Women-Nation-Gender*, London: Macmillan.

Yuval-Davis, Nira (1997), *Gender and Nation*, London: Sage.